

«بسم نام خالق آرامش»

نام کتاب: هم چیز دربارہ آرامگاہ کوروش بزرگ

نام نویسنده: کوروش شہر کر

تعداد صفحات: ۵۲ صفحہ

تاریخ انتشار: شہریور سال ۱۳۹۶



کافین بکلی

CaffeineBookly.com



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly

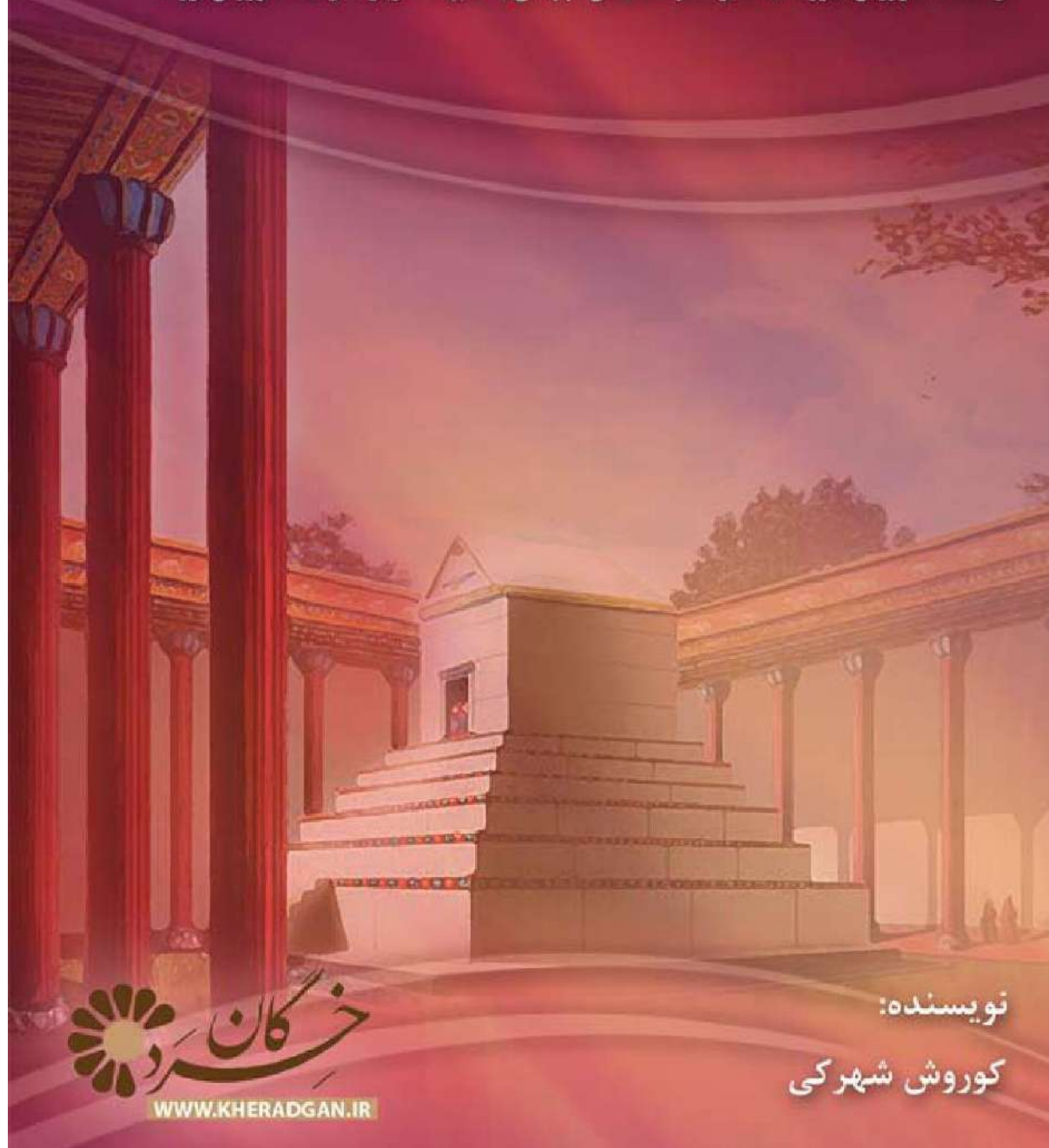


t.me/caffeinebookly

همه چیز درباره

آرامگاه کوروش بزرگ

آرامگاه کوروش بزرگ یا قبر مادر سلیمان؟ | پاسخ به شبهات درباره آرامگاه کوروش بزرگ؟



خکان سرد

WWW.KHERADGAN.IR

نویسنده:

کوروش شهرکی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فهرست

- ۴..... پیش گفتار
- ۵..... کوروش بزرگ کیست و چرا آرامگاه او مورد احترام بوده است؟.....
- ۷..... مروری بر نام آرامگاه کوروش در دوران پس از اسلام
- ۱۱..... کدامین سلیمان؟ (بررسی هویت سلیمان)
- ۱۲..... آیا حضرت سلیمان مادرش را در پاسارگاد به خاک سپرده است؟.....
- ۲۴..... علت این نامگذاری ها چه بوده است؟.....
- ۲۵..... بررسی هویت سلیمانی که پیامبر نیست!.....
- ۳۱..... چرا آرامگاه پاسارگاد مربوط به کوروش بزرگ است؟.....
- ۳۸..... پاسخ به شبهات و پرسش‌ها درباره آرامگاه و مرگ کوروش بزرگ
- ۴۰..... کوروش چگونه از دنیا رفت؟.....
- ۴۴..... نامگذاری آرامگاه کوروش بزرگ سالها پیش از حکومت پهلوی!!.....
- ۴۵..... کتیبه‌هایی که بعدها نوشته شدند
- ۴۸..... نتیجه گیری.....
- ۵۰..... بن مایه ها و یاری نامه ها.....



همه چیز درباره آرامگاه کوروش بزرگ

آرامگاه کوروش بزرگ یا قبر مادر سلیمان؟

آیا پیکر کوروش به دست دشمنانش افتاد؟ (پاسخ به شبهات درباره آرامگاه کوروش بزرگ)

کوروش شهرکی

مطابق با پروژسسانی ۸ شهریور ۱۳۹۶

با توجه به شواهد گوناگون تاریخی و آثار باستانی امروزه می‌توان قاطعانه از تعلق آرامگاه پاسارگاد به کوروش بزرگ سخن راند. اما در گذشته اشتباهاتی درباره این آرامگاه وجود داشته است به طوری که مدتی در دوره‌های پس از اسلام، مردم محلی تصور می‌کردند این آرامگاه، آرامگاه مادر حضرت سلیمان (ع) است در حالی که هیچ منبع باستانی و قابل اطمینانی وجود ندارد که نشان دهد آرامگاه پاسارگاد مربوط به حضرت سلیمان (ع) می‌باشد و حتی شواهد خلاف آن را نشان می‌دهند. کتاب مقدس حدود پادشاهی سلیمان پیغمبر را مشخص کرده است: «و سلیمان بر تمامی ممالک از نهر (فرات) تا زمین فلسطینیان و تا سرحد مصر سلطنت می‌نمود». بر اساس این مرز بندی ایران و خصوصا منطقه فارس در حدود سلطنت سلیمان پیامبر (ع) نمی‌گنجد. حال این سوال به وجود می‌آید که چرا سلیمان پیامبر (ع) نخست مادرش را در همان سرزمین خود و کنار خانه‌ای که برای خدا ساخته بود



به خاک نسپرده است؟ و البته چرا مادرش را هزاران کیلومتر دور تر از بیت المقدس و اوشلیم آن هم در سرزمین‌هایی که بر اساس کتاب مقدس او بر آنان پادشاهی نداشته دفن کرده است؟ این در حالی است که شواهد گوناگون نشان می‌دهند که آرامگاه کوروش بزرگ در پاسارگاد است از جمله اینکه گفتار مورخین عهد کهن بسیار با بنای آرامگاه پاسارگاد همخوانی دارد. برابری گفتار آریان با شکل کنونی آرامگاه کوروش اولین نکته قابل ذکر است. کاوش‌های باستان‌شناسی نیز گواهی دیگر بر وجود پردیس (باغ)‌هایی در پاسارگاد است. به جز آرامگاه مورد بحث هیچ بنایی شبیه به آرامگاه کوروش که مورخین از آن یاد کرده‌اند نه تنها در استان فارس بلکه در کل ایران یافت نمی‌شود. زمانی که تمام موارد گفته شده از جمله شباهت‌های ساختاری، جغرافیایی و حتی فنی و معماری را که در مورد آرامگاه کوروش نام بردیم بگذاریم کنار این حقیقت که آرامگاه کوروش در پاسارگاد درست در ۶۰۰ متری کاخ‌هایی قرار دارد که کتیبه‌ای به سه زبان پارسی باستان، ایلامی و بابلی آنها را از آن کوروش بزرگ شاه هخامنشی عنوان می‌کند: «من کوروش هستم، شاه هخامنشی». دیگر شکی باقی نمی‌ماند که این آرامگاه با توجه به نزدیکی به کاخ‌ها و همچنین یکسانی فن حجاری و حتی یکسانی در سنگ و مصالح مصرفی متعلق به همان کسی است که صاحب این کتیبه‌ها در کاخ‌های پاسارگاد است یعنی کوروش بزرگ

پیش‌گفتار

متأسفانه امروزه برخی بدون داشتن اطلاعات کافی و یا با اهدافی غرض‌ورزانه در صدد هستند که به هر شکلی آرامگاه کوروش را در دشت پاسارگاد (دشت مرغاب) انکار کنند و می‌گویند این مکان متعلق به «مادر سلیمان» است.

آنچه آنها ادعا می‌کنند، در حقیقت نه هویت واقعی آرامگاه کوروش بلکه تصورات مردم محلی آن هم تصویری که در مدت محدودی در دوره‌های پس از اسلام وجود داشته است را بازگو می‌کنند. بحث بر سر هویت آرامگاه از یک و نیم قرن پیش آغاز شد و ابتدا با استفاده از تواریخ یونانی سعی در پیدا کردن هویت آرامگاه انجام دادند بعد ها کاوش‌های باستان‌شناسی به کمک تواریخ باستانی آمده و باعث شد تا به طور قطع این آرامگاه را متعلق به شخص کوروش هخامنشی بدانیم.

ویلیامز جکسن در مورد همین تلاش‌ها در یافتن هویت آرامگاه می‌نویسد:

من از دیر زمانی پیش به روایات نویسندگان یونانی و لاتین در باب مرگ کوروش، و توصیفات آنان از مقبره او راضی بودم. سالها قبل مقدار زیادی از وقتم را به تحقیق درباره این سؤال



مجادله انگیز اختصاص دادم که آیا این عمارت که اهالی آن را قبر مادر سلیمان یا مسجد مادر سلیمان می‌نامند واقعا مقبره و آرامگاه شاهنشاه بزرگ هخامنشی است یا نه. پس از مطالعه دقیق و بیطرفانه گواهی‌های نویسندگان قدیم در باب مطلب، و بازدید کامل از محل و ساختمان، در سه نوبتی که فرصت دست داد، معتقد گشتم که در این باره هیچ تردیدی نباید بخرج داد، و باید این نظر شایع را پذیرفت که آنجا مقبره مؤسس دولت هخامنشی است (جکسن، ۱۳۵۲: ص ۳۲۹).

در این نوشتار با توجه به آنکه عده‌ای اصرار دارند تا این مکان را «قبر مادر سلیمان» نام گذاری کنند و تعلق این بنا را به کوروش انکار کنند، نگاهی می‌اندازیم به تواریخ اسلامی و سفرنامه‌ها، بررسی می‌کنیم که نام این مکان طبق تصورات مردم در دوره اسلامی چه بوده است و چگونه این مکان نام «آرامگاه کوروش» به خود گرفت؟ سپس به واکاوی شخصیت سلیمان نامبرده در تواریخ اسلامی و نوشتارهای جهانگردان اروپایی می‌پردازیم. و این تصورات و شخصیت‌هایی که برای سلیمان آمده است را از دید تاریخی و امکان وجود و صحت بررسی می‌کنیم؛ در نهایت بیان خواهیم کرد که چرا قاطعانه آرامگاه دشت پاسارگاد را متعلق به کوروش می‌دانیم.

کوروش بزرگ کیست و چرا آرامگاه او مورد احترام بوده است؟

کوروش دوم هخامنشی فرزند کمبوجیه اول مشهور به کوروش بزرگ مؤسس شاهنشاهی هخامنشی است. تولد وی را بسیار گوناگون نوشته‌اند، امروزه مورخین و تاریخ‌پژوهان روایت‌های باستانی پیرامون این نام آور شرقی را با دیده تردید می‌نگرند و عقیده بر آنست که تولد او و دوران کودکی‌اش بر ما آشکار نیست. اما هرودوت تاریخ‌نویس یونانی کوروش را نوه آستیگ آخرین پادشاه مادها می‌داند که دخترش را به همسری کمبوجیه از دودمان پارسی در می‌آورد و حاصل این ازدواج کوروش است، روزی آستیگ خوابی پریشان پیرامون کوروش می‌بیند، پس از این خواب گمان می‌برد که کوروش پادشاهی را از وی خواهد گرفت در نتیجه قصد جان نوزاد تازه متولد شده را کرده و او را به وزیر خود هارپاگ می‌سپارد تا بکشد (هرودوت، ۱۳۸۹: ص ۱۵۰) اما دست تقدیر کوروش را زنده به پیش پدر و مادرش باز می‌گرداند.

بر اساس کتیبه بابلی موسوم به «رویداد نامه نیونئید» آستیگ آخرین پادشاه مادها در حدود سال ۵۴۹-۵۵۰ پیش از میلاد مسیح به حکومت کوروش در جنوب ایران کنونی یورش می‌برد و با شورش سپاهیان ماد علیه پادشاه خود و پیوستن آن‌ها به کوروش، آستیگ شکست خورده و حکومت مادها به زیر فرمان کوروش قرار می‌گیرد (سال ششم رویدادنامه نیونئید؛ ن.ک: ارفعی، ۱۳۸۹: ص ۱۲ و ۱۳).



سقوط آستیاگ پادشاهی‌های بابل و لیدی و مصر را به فکر استفاده از موقعیت به وجود آمده می‌کند و یک پیمان نامه نظامی علیه ایران می‌بندند. نتیجه آنست که کروزوس پادشاه لیدی به کوروش حمله می‌کند و شکست می‌خورد. از آنجایی که بابل در توافق نظامی علیه ایران شرکت داشته کوروش تصمیم می‌گیرد تا پیش از آنکه بابل در صدد حمله به ایران بر آید، این خطر را در غرب ایران از میان بردارد، در نتیجه حمله وی سپاه بابل شکست خورده و شهر بابل با ابتکار عمل کوروش در تغییر موضع رودخانه بدون جنگ فتح می‌شود. کوروش پس از این کتیبه‌ای گلی موسوم به «منشور کوروش» را می‌نگارد و در آن خدای ملت مغلوب بابل را احترام گذاشته و از اقدامات عمرانی خود سخن می‌راند.

کوروش چهره ای بسیار نیکو و پسندیده‌ای در تواریخ گذشته داشته است. گزنفون در مورد کوروش

می‌نویسد:

مهر کوروش آن چنان ژرف در دل مردمان نشسته بود، که هر تیره از مردمان می‌پنداشت که اگر نیکوترین و پربرهاترین کالاها، گیاهان، جانوران و یا هنرهای مردمان سرزمین خویش را از بهر وی گسیل ندارد، لغزشی گران کرده است... (گزنفون، ۱۲۸۹: ص ۳۵۲؛ دفتر ۸، بخش ۶، بند ۲۳).

آیسخولوس (نمایشنامه نویس مشهور یونانی) می‌نویسد:

کوروش جوان بخت که کامیاب‌ترین آدمیان بود و آرامش و آبادانی بر مردم وفادار ارزانی داشت... ایزدان بر او خشم نگرفتند که بخشنده بود و بخشایشگر... (آیسخولوس، ۱۳۹۰، ص ۴۰۹).

شواهد نشان می‌دهد که کوروش بزرگ و آرامگاهش همواره مورد احترام بوده است. احترام داریوش بزرگ به کوروش بزرگ کاملاً آشکار است چرا که در کتیبه بیستون از کوروش بزرگ نام می‌برد و قصد خود را بازگرداندن شاهنشاهی به خاندان مشروع هخامنشی و ادامه شاهنشاهی کوروش بزرگ خوانده است. حتی داریوش بزرگ در کتیبه‌های مصری و در خود مصر، در کتیبه‌ای که نام پادشاهان مصر را آورده، نام کوروش بزرگ را هم آورده است، در صورتی که کوروش اصلاً پادشاه مصر نبوده است و البته در این کتیبه نام کوروش در شکل بیضی نیست زیرا فقط نام شاهان مصر را در بیضی می‌گذاشته‌اند (ن.ک: سامی، ۱۳۹۲: ص ۱۸۵). این موضوع چیزی به جز احترام ویژه هخامنشیان به کوروش بزرگ را نمی‌رساند. بر اساس نوشته مورخان غربی و آن هم مربوط به اواخر دوران هخامنشیان، افرادی مسئول رسیدگی به آرامگاه کوروش بودند (Arrian, 29.1-11) و این موضوع نشان می‌دهد آرامگاه کوروش بزرگ تا اواخر دوران هخامنشیان مورد احترام بوده است.



پس از هخامنشیان با حمله خونبار اسکندر به ایران و تاراج و نابودی بسیاری از آثار علمی ادبی و اداری این امپراطوری و نیز کشته شدن دبیران که قشری آگاه به خواندن و نوشتن خطوط میخی باستانی بودند آسیب بسیاری به یادآوری مردمان از میراث هخامنشیان و شاهان آن وارد کرد (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ص ۱۷).

به تدریج تاریخ جای خود را به اسطوره داد و مردم ایران بسیاری از شخصیت‌های هخامنشی را در قالب پادشاهان داستان‌های حماسی و با آمیختگی می‌شناختند هر چند نام پادشاهان هخامنشی هم در تواریخ دیده می‌شد. آرامگاه کوروش بزرگ نیز به تدریج و به مرور زمان تغییر نام داد.

کاوش‌ها و مطالعات قرن‌های اخیر باعث شد تا هویت این مکان امروزه بر ما آشکار شود، و در سال ۱۳۸۳ پاسارگاد و آرامگاه کوروش بزرگ با شماره ثبت ۱۱۰۶ در فهرست میراث جهانی یونسکو قرارگیرد و بدین وسیله آثار دشت پاسارگاد نه تنها متعلق به ایرانیان بلکه متعلق به تمامی جهانیان شناخته شود (سایت UNESCO).



ثبت پاسارگاد و آرامگاه کوروش با شماره ثبت ۱۱۰۶ در فهرست میراث جهانی یونسکو

مروری بر نام آرامگاه کوروش در دوران پس از اسلام

آرامگاه کوروش در دشت پاسارگاد (دشت مرغاب) در طول تاریخ همواره مورد توجه قرار داشته است و پیش از مشخص شدن هویت واقعی این بنا تصورات و دیدگاه‌های گوناگونی پیرامون آن وجود داشته است، شایسته است برای درک واقعی هویت آرامگاه کوروش به این تصورات بومی توجه کنیم.

در دوران پس از اسلام مورخین اسلامی کمتر به آرامگاه پاسارگاد پرداخته‌اند به طوری که اشاره به آرامگاه کوروش در این منابع مختصر و محدود است. نخستین مورخ مسلمان که به آرامگاه پاسارگاد اشاره کرده «ابن بلخی» است، که در حدود ۴۹۸ تا ۵۱۱ هجری قمری کتاب ارزشمند فارسنامه را نگاشته است (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷: ص ۱۳۵).

ابن بلخی در کتاب «فارس نامه» شرح آرامگاه کوروش را چنین بیان می‌کند:

مرغزار کالان نزدیکی گور مادر سلیمان است طول آن چهار فرسنگ، اما عرض ندارد مگر اندکی و گور مادر سلیمان از سنگ کرده‌اند. خانه چهار سو هیچکس در آن خانه نتوان نگریدن کی گویند کی طلسمی ساخته‌اند کی هرکی در آن خانه نگرد کور شود اما کسی را ندیده‌ام کی این آزمایش کند (ابن بلخی، ۱۳۸۵: صص ۱۵۴-۱۵۵).

پس از ابن بلخی، «حمد الله مستوفی» صاحب کتاب «تزهة القلوب» در حدود سال ۷۴۰ هجری قمری از این آرامگاه یاد کرده است اما تشابه بسیار نوشته‌های او با توضیحات ابن بلخی نشان می‌دهد که احتمالاً از روی کتاب «فارس نامه» نگاشته شده باشد (مستوفی، بی تا: ص ۱۶۳) او این مکان را متعلق به **مادر حضرت سلیمان (ع)** می‌دانست (صداقت کیش، ۱۳۸۰: ص ۶۷).

حاج میرزا حسن حسینی فسائی در کتاب ارزشمند «فارسنامه ناصری» این بنا را به نام «مشهد ام نبی» یاد کرده است (حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ص ۱۵۵۸ و ص ۱۵۶۰).

در کتاب «آثارعجم» ذکر می‌شود که مردم به این مکان «**قبر مادر سلیمان**» می‌گویند، در ادامه نیز یاد آور می‌شود که به عقیده مورخین خارجی این مکان آرامگاه پادشاهی به نام کوروش بوده که در ۲۴۵۰ سال پیش پادشاهی داشته است (فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ص ۳۷۹).

اولین جهانگرد اروپایی که از این آرامگاه یاد می‌کند جوزپه باربارو (Josafat Barbaro) جهانگرد ونیزی است که در سال ۱۴۷۴ میلادی بازدیدی از آن داشته است. جوزپه باربارو در این باره می‌نویسد:

گوری است که گویند قبر مادر سلیمان است و بر فراز آن کلیسای کوچکیست که خطوط عربی بر آن کنده‌اند، ایرانیان آن را مادر سلیمان خوانند و این بنا رو به مشرق است (سفرنامه های ونیزیان در ایران) ن.ک: (جهانگردان ونیزی، ۱۳۴۹: ص ۹۸).

۱۵۰ سال پس از باربارو ونیزی فردی به نام آلبرشت فون ماندلسو (Albrecht von Mandelso) او نیز از این مکان به نام «آرامگاه مادر سلیمان» یاد می‌کند، اما در مورد تعلق این مکان به سلیمان پیامبر (ع) ابراز تردید می‌کند.



جان استرویس (John struys) هلندی در سال ۱۶۷۲ از زیارت زنان در این مکان یاد می‌کند که باز هم یاد آور این نکته است که مردمان محلی در این تاریخ این مکان را متعلق به مادر سلیمان می‌دانسته‌اند. ۲۴ سال بعد دبروین (De Bruin) نیز از این مکان به عنوان قبر مادر سلیمان یاد می‌کند و او نیز همانند ماندلسو در هویت این مکان که مربوط به مادر سلیمان باشد شک و تردید خود را نشان می‌دهد (آستروناخ، ۱۳۷۹: صص ۱۵-۱۶).

در قرن نوزدهم جیمز موریه (James Morier) نظر کاملاً جدیدی را از این آرامگاه ارائه می‌کند، او نخست از این مکان به نام «مشهد مادر سلیمان» یاد می‌کند، اما با توجه به گزارش‌های مورخان یونانی از آرامگاه کوروش، نسبت به نامی که در ابتدا یاد کرده بود تردید کرده و **این مکان را مربوط به کوروش پادشاه ایرانی** می‌داند. اما چندی بعد **نظر خود را عوض کرده** و تصور نمود که پاسارگاد در مکان جنوبی‌تری قرار دارد و این مکان نمی‌تواند آرامگاه کوروش باشد (موریه، ۱۳۸۶: صص ۱۸۷-۱۹۰ / سفر اول؛ همان: صص ۹۹ و ۱۵۳ / سفر دوم).

بعد از جیمز موریه، ویلیام اوزلی دیگر جهانگرد اروپایی نیز که در سال ۱۸۱۱ از آرامگاه بازدید کرده بود دیدگاه‌های کاملاً مشابه‌ای با موریه داشت.

اولین کسی که **قاطعانه** هویت حقیقی آرامگاه را پذیرفت، دانشمند آلمانی گروتفند (Grotfend) بود که نظریاتش در سال ۱۸۱۸ به چاپ رسید و معتقد بود **این مکان مربوط به کوروش است**. پس از او سر رابرت کریپوتر (Sir Robert Ker Porter) نقاش و جهانگرد انگلیسی هم بیان کرد **این آرامگاه به کوروش تعلق دارد** (آستروناخ، ۱۳۷۹: ص ۱۸).

کلاودیوس ریچ (Rich) که در سال ۱۸۲۱ میلادی طرح‌های دقیقی از آثار دشت مرغاب ارائه کرد، صراحتاً نگفت که این آرامگاه مربوط به چه کسی است، ولی بیان کرد که صلابت و شکوه این مقبره بی‌شک باید متعلق به **بزرگ‌ترین و شریف‌ترین پادشاه مشرق زمین** باشد (نجف‌زاده، ۱۳۹۲: ص ۴۸).

فلاندن که از آرامگاه در سال ۱۸۴۰ بازدید کرده است آن را با همان نام مرسوم محلی «قبر مادر سلیمان» و «مشهد مادر سلیمان» در کتاب سفرنامه خویش یاد آور شده است، اما این نام را «**بی‌مسما**» می‌خواند (فلاندن، ۱۳۵۶: ص ۲۶۵) و **از مطابقت این بنا با آرامگاه کوروش نیز سخن راند** (فلاندن، ۱۳۵۶: صص ۲۶۲-۲۶۵ و ص ۴۱۰).

مادام دیولافوا و همسرش که در تاریخ ۱۸۸۱ از آرامگاه بازدید کردند، در سفرنامه خویش این مکان را «**قبر مادر سلیمان**» یاد کردند. حتی دیولافوا در برابر این نگرش که آیا امکان تعلق این آرامگاه به کوروش وجود دارد، می‌گوید:



من یقین دارم این بنای کوچک مقبره سیروس نیست. هیچگونه شباهتی میان این بنا و مقبره سیروس که آرین و استرابون از گزارش آریستوبول نقل کرده‌اند موجود نیست (دیولافوا، ۱۳۶: صص ۳۶۵-۳۶۶).

دکتر آستروناخ درباره نظر مارسل دیولافوا می‌نویسد:

دیولافوا گاهی به غلط و گاهی با تعصب، سهم انتقادی خویش را ادا کرده است. همانطور که کورزن (curzon) نشان داده دیولافوا در استفاده از منابع دقت به عمل نیاورده و برداشت وی از شواهد ساختاری و منطقه‌ای عجولانه بوده است (آستروناخ، ۱۳۷۹: ص ۱۹).

باید توجه کرد که دیولافوا با وجود اینکه تعلق آرامگاه به کوروش را رد می‌کند، اما ارتباط این بنا با **مادر سلیمان را کاملاً نادرست می‌شمرد**، بلکه او معتقد است این قبر بانویی از بستگان کوروش است، او در اینباره می‌نویسد:

قبر مادر سلیمان باید قبر مادر سیروس یا زن او باشد که هر دو در زمان سلطنت این پادشاه درگذشته‌اند (دیولافوا، ۱۳۶۱: ص ۳۷۰).

همانطور که دکتر دیوید آستروناخ می‌نویسد، لرد جورج ناتانیل کورزن (Lord George Nathaniel Curzon)، که در سال ۱۸۹۲ کتاب «ایران و قضیه ایران» را می‌نویسد مفصلاً به بنای آرامگاه و تعلق این بنا به کوروش می‌پردازد و در این کار او از نوشته‌های مورخین کلاسیک پیرامون آرامگاه کوروش و مشاهدات عینی از وضعیت بنا و منطقه بهره می‌گیرد، او همچنین مفصلاً به نقد و بررسی نظرات مخالفان پرداخته و به موارد مطرح شده توسط «دیولافوا» در رد و انکار تعلق آرامگاه به کوروش پاسخ جامع داده است (کورزن، ۱۳۷۳: صص ۹۵-۱۱۰).

ژنرال سر پرسی سایکس که در سال ۱۹۰۲ سفرنامه خودش رو با نام «ده هزار مایل در ایران» نوشته است، نیز در سفرنامه خود این مکان را «**قبر کوروش**» یاد می‌کند (سایکس، ۱۳۳۶: صص ۳۴۴ و ۳۴۵). همانطور که از یادداشت‌های جهانگردان اروپایی و مورخین و جغرافی‌دانان ایرانی مشخص است، مدتی نام این بنا «**قبر مادر سلیمان**»، «**مشهد ام نبی**» و یا «**مشهد مادر سلیمان**» بوده است، این نام‌گذاری چنانچه بسیاری از جهانگردان به آن اشاره کرده‌اند **یک نام گذاری محلی** بوده است. آشکار است که مردم محلی این مکان را مربوط به دفن مادر فردی به اسم سلیمان می‌دانستند، سوال اینجاست که کدامین سلیمان به عقیده مردم محلی مادرش را در این مکان به خاک سپرده است؟ سلیمانی که پیغمبر بود یا سلیمانی دیگر؟



کدامین سلیمان؟ (بررسی هویت سلیمان)

با دقت در روایت‌های کهن پیرامون آرامگاه پاسارگاد این نکته دریافت می‌شود که ایرانیان دوران پس از اسلام قدرت‌های ماورایی و خدایی برای این آرامگاه قائل بودند، چنانکه ابن بلخی در کتاب مشهور «فرستامه» می‌نویسد، مردم می‌گویند هر که به درون آرامگاه بنگرد کور می‌شود (ابن بلخی، ۱۳۸۵: صص ۱۵۴-۱۵۵). نزد مردم محلی این آرامگاه درجه‌ای همانند حرم امامان (ع) و زیارتگاه‌های پیامبران داشته است چنانکه مردم مسلمان از صاحب این قبر درخواست بر آوردن حاجات و نیازها و شفا دادن بیماری‌ها داشتند:

آرامگاه به عنوان مکانی برای بر آورده شدن حاجات در یادداشت‌های سیاحان اروپایی چون مادام دیولافوا و ادوارد براون و لرد کرزن و جکسن دیده می‌شود و مواردی چون طواف گله‌های گوسفند، آرامگاه شفا دهنده بیماری‌های و... از باورهای دیگری است که در مورد آرامگاه کوروش در نوشتارهای این سیاحان آمده است (صداقت کیش، آذر و دی ۱۳۸۰: ص ۹۵).

زیارت، قربانی کردن و دخیل بستن به آرامگاه نیز از باورهای مردم فارس بود؛ بر آورده کردن

نیازها و حاجات را مردم محلی از «مادر سلیمان» درخواست می‌کرده‌اند:

مردمی که برای دیگ جوش یا زیارت می‌رفته‌اند، در اتاق آرامگاه، ضمن زیارت، در و دیوار اتاق آرامگاه را می‌بوسیدند و شمع روشن می‌کرده‌اند و به طناب بسته شده در اتاق، دخیل از پارچه و یا سوزن قفلی و امثال آن می‌بستند تا حاجات آنان بر آورده شود و نیت می‌کردند که ای مادر سلیمان، اگر مراد مرا حاجت کنی، فردا / یا هر روز دیگر / یک بره دیگ جوش می‌کنم (صداقت کیش، آذر و دی ۱۳۸۰: ص ۹۵).

تمام این درخواست حاجت‌ها، دخیل بستن‌ها، قربانی کردن‌ها، شفا خواستن‌ها و تصورات مافوق بشری این نکته را یاد آور می‌شود که نزد ایرانیان و مردم محلی شخصیت «مادر سلیمان» یک شخصیت عادی و معمولی نیست، بلکه گویی همانند امامان و پیامبران با خداوند در ارتباط است و رابطه و جایگاه ویژه‌ای نزد پروردگار دارد، چراکه در دین اسلام این بسیار زشت و ناپسند است که درخواست شفاعت و یا حاجت از غیر از برگزیده‌های خدا و پیامبران و امامان شود. برپایه این تفکر مردمی که از برگزیدگان خدا درخواست شفاعت و یا حاجت می‌کنند، آن فرد زیارت شونده را از جهت جایگاه الهی بالایی که دارد وسیله و دست آویزی قرار می‌دهند تا خواست ایشان را به خداوند برساند و ضمانت آنان را پیش یزدان بنماید.



از همین جهت و با توجه به این باورهای اسلامی، این نکته آشکار می‌شود که منظور از سلیمان در واقع همان سلیمان پیامبر (ع) است که مادرش به واسطه آنکه مادر پیامبری از پیامبران خداست جایگاه ویژه‌ای نزد ادیان ابراهیمی از جمله اسلام دارد و مردم از بارگاه او همان درخواست‌هایی را دارند که از بارگاه امامان و پیامبران دارند.

این نکته در نام گذاری این مکان نیز آشکار است، به عنوان نمونه در سفرنامه جیمز موریه و همچنین در سفرنامه فلاندن این مکان به نام «مشهد مادر سلیمان» یاد شده است (موریه، ۱۳۸۶: ص ۹۹ و ص ۱۵۳) سفر دوم؛ فلاندن، ۱۳۵۶: ص ۲۶۴) استفاده و به کار بردن واژه مشهد توسط مردم محلی در رابطه با این بنا معنای خاص و ویژه‌ای دارد، در کتاب فارسانه ناصری پیرامون معنای این کاربرد نوشته شده:

مشهد محل شهادت و قبر انبیاء و اولیاء و بزرگ زادگان دین را گویند و چون قبر مادر جمشید در این بلوک است و به اعتقاد قدیم عجم، جمشید پیغمبر بود، بعد از استیلای عرب بر عجم، این بلوک را مشهد ام نبی گفتند و چون عجم حضرت سلیمان (ع) و جمشید را یک نفر دانسته‌اند، آن را مشهد مادر سلیمان نیز گفتند (حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ص ۱۵۵۸).

نمونه امروزی چنین کاربردی از کلمه «مشهد» را می‌توان در عبارت «مشهد الرضا» جستجو کرد، نام شهر مشهد نیز از جهت شهادت امام رضا (ع) بر آنجا قرار داده شده است.

همچنین باید یاد آور شد که «فارسانه ناصری» هم از این مکان به دو نام «مشهد ام نبی» و «مشهد مادر سلیمان (ع)» یاد کرده بود و آشکارا آن را به سلیمان پیامبر ارتباط می‌دهد (حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ص ۱۵۵۸ و ۱۵۶۰) به کار رفتن عبارت «مشهد ام نبی» در کتاب میرزا سالور نیز آمده است (صداقت کیش، ۱۳۸۰: صص ۷۱-۷۲).

حال روشن است که مردم محلی این مکان را متعلق به مادر حضرت سلیمان (ع) می‌دانستند. اکنون این سوال مطرح است که این تصور مردم محلی پیرامون محل دفن مادر حضرت سلیمان با منابع و داده‌های تاریخی و دینی همخوانی دارد یا خیر؟

آیا حضرت سلیمان مادرش را در پاسارگاد به خاک سپرده است؟

مردم محلی فارس در دوران‌های پس از اسلام بر اساس تفکرات مذهبی آرامگاه پاسارگاد را به مادر حضرت سلیمان (ع) منسوب می‌کرده‌اند؛ این در حالی است که بر اساس کتب عهد عتیق، «کتاب اول در وصف پادشاهان» (ملوک اول) که شرح زندگانی سلیمان پیامبر در آن نوشته شده است، حضرت سلیمان (ع) هیچگاه ارض مقدس را ترک نکرده (کتاب اول پادشاهان، باب دوم تا باب یازدهم).



بر اساس کتاب مقدس شروع پادشاهی سلیمان از باب دوم «کتاب اول پادشاهان» است. در بند اول باب چهارم چنین نوشته شده: «و سلیمان پادشاه بر تمامی اسرائیل پادشاه بود»، در بند پنجم باب نهم نیز از سلطنت وی بر اسرائیل سخن رفته است.

کتاب مقدس حدود پادشاهی سلیمان پیغمبر را مشخص کرده است:

و سلیمان بر تمامی ممالک از نهر (فرات) تا زمین فلسطینیان و تا سرحد مصر سلطنت می نمود (کتاب اول پادشاهان اول، باب چهارم، بند ۲۱).

بر اساس این مرز بندی ایران و خصوصا منطقه فارس در حدود سلطنت سلیمان پیامبر (ع)

نمی گنجد. حال این سوال به وجود می آید که چرا سلیمان پیامبر (ع) نخست مادرش را در همان سرزمین خود و کنار خانه ای که از برای خدا ساخته بود به خاک نسپرده است؟ و البته چرا مادرش را هزاران کیلومتر دور تر از بیت المقدس و اوشلیم آن هم در سرزمین هایی که بر اساس کتاب مقدس او بر آنان پادشاهی نداشته دفن کرده است؟



فاصله بسیار دور آرامگاه پاسارگاد تا حکمرانی سلیمان پیامبر (ع)

پاسخ مردم محلی به این سوالات بسیار اغراق آمیز و آمیخته با تخیلات آنان است:

بر اساس باور مردم، مادر حضرت سلیمان (ع) در پای کوهی در یک کیلومتری شمال پاسارگاد که آن را «پوزه ی دشت مشهد» می‌نامند درگذشته و سپس وی را آورده و در پای آرامگاه پنهانی به خاک سپرده اند و می‌گویند که مادر حضرت سلیمان (ع) برای دیدار ائمه (ع) می‌رفته است (صداقت کیش، آذر و دی ۱۳۸۰: ص ۹۵).

نیاز به گفتن نیست که فاصله حکمرانی سلیمان پیامبر (ع) (۹۷۰-۹۲۸ قبل از میلاد) تا زمان ائمه (ع) (امام علی-۶۳۲ تا ۶۶۱ میلادی) بیش از ۱۶۰۰ سال فاصله است! این خود گواهی روشن است که این نامگذاری مردمی بر هیچ پایه تاریخی استوار نبوده و تنها از مطابقت دادن تصورات دینی با ساختمان های ناشناخته پدید آمده است.

حتی بر اساس قرآن کریم، حضرت سلیمان (ع) بر سراسر جهان حاکم نبوده است:

سیطره حکومت حضرت سلیمان در شامات و بیت المقدس بود چنانکه در قرآن کریم داستان وجود حکومتی در منطقه عربستان را که پادشاه آن، یک زن «بلقیس» بود بیان می‌کند: انی وجدت امرأة تملکهم و اوتیت من کل شی و لها عرش عظیم... فهدد به سلیمان گزارش داد از کشوری عبور نمودم که پادشاه آنها زنی بود که برخوردار از هر چیزی و دارای یک تختی بزرگ...

بنابراین نمی‌توان مدعی شد که سلیمان حاکم تمام عالم بود، بلکه درباره حکومت سلیمان می‌توان گفت که حکومتش دارای ابزار و امکانات بی‌نظیری بود که می‌توانست به تمام عالم تسلط داشته و به وسیله بادی که خداوند مسخرش گردانیده بود تمام جهان را سیر کند (شعبه نيوز، ۲۱ فروردین ۱۳۹۳)

بر اساس منابع اسلامی نیز حکومت سلیمان پیامبر در «شامات و بیت المقدس» عنوان می‌شود که فاصله‌ای بسیار دور و دراز تا این آرامگاه در استان فارس دارد. اما از آن جهت که سلیمان در اسلام دارای امکان سیر و سفر در جهان بوده است مسلمانان تصور کرده‌اند که این آرامگاه دشت پاسارگاد متعلق به مادر سلیمان است.



البته این تصور بر هیچ بنا شده چراکه در منابع اسلامی و یا تاریخی هیچگاه گفته نشده است که سلیمان پیامبر مادرش را در خارج حکومت خود و در ایران دفن کرده است. در همین زمینه در کتاب «آثار عجم» پس از ابراز تردید در مورد هویت سلیمان چنین نوشته شده است:

بر فرضی که مقصود سلیمان نبی (ع) بوده باشد نیز معلوم نداریم که مادر آن جناب در اینجا مدفون باشد (فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ص ۳۷۹).

مورخین اسلامی که این مکان را «قبر مادر سلیمان» دانسته اند؛ گفتارشان تنها بر اساس نام گذاری مردم محلی بر این مکان است.

این بسیار شگفت انگیز است که فرد و افرادی با تعصب و یا غرض ورزی‌های شخصی خود در صد رد و انکار تعلق آرامگاه به کوروش هستند، آن هم با استناد به تصورات مردم محلی!! چنانکه بررسی شد این گفتارهای مردم محلی ریشه و اساس درستی ندارد، و نمی‌توان آنها را تاریخی و مستند دانست، برای هرچه روشن شدن این موضوع که نمی‌توان به سادگی و تنها با استناد به تصورات ذهنی مردم محلی هویت تاریخی و حقیقی یک بنا را مشخص کرد نگاهی می‌اندازیم به بناهایی که توسط مردم به سلیمان پیامبر (ع) منسوب شده‌اند.

تخت جمشید یا به نام اصلی‌اش «پارسه» را همه می‌شناسیم، بنایی سترگ که در ده فرسنگی شمال شهر شیراز، که بر دشت پهناور «مرودشت» مشرف است. تشکیل یافته است از صُفّه سنگی به مساحت ۱۲۵ هزار متر مربع که از سه جهت در دشت و از جهت شرق در دل کوه مهر (رحمت) پیش رفته است. بر فراز آن ساختمان‌ها و کاخ‌های بسیاری مربوط به زمان هخامنشیان است، در حدود ۵۱۸ قبل از میلاد به فرمان داریوش بزرگ ساخت کاخ‌ها آغاز شد و تا زمان اردشیر یکم، کاخ‌های بزرگی در پارسه ساخته شد، اما کار ساخت کاخ‌های جدید تا پایان دوره هخامنشی ادامه یافت (شهبازی، ۱۳۵۰: ص ۶۷).

در جای جای این بنا کتیبه‌های بسیاری از پادشاهان هخامنشی دیده می‌شود، به موجب کتیبه‌ای از خشایارشا بر بالای دروازه ملل تخت جمشید، ساخت بناهای این مجموعه تاریخی به داریوش بزرگ و خشایارشا هخامنشی بر می‌گردد، نام اصلی این بنا بر اساس همین کتیبه «پارسه» بوده است:

خشایارشا شاه گوید: بخواست اهورا مزدا، این در (دالان) که همه کشورها از آن می‌گذرند، من ساختم، و بسیار چیزهای زیبای دیگر در این پارسه کرده شد که من کردم و پدر من کرد. هرکاری که به دیده زیباست آن همه را بخواست اهورامزدا کردیم (سامی، ۱۳۸۹: ص ۲۷۵).



امروزه دیگر شکی در هویت واقعی این بنا وجود ندارد، اما اگر به تصورات مردمی پیرامون این بنا بنگریم، آن را به کلی به شکل دیگر و خیالی خواهیم دید:

به ناحیت اصطرخر بنا های عظیم هست. از سنگ صورت‌ها کرده و بر آنجا نبشته و نگاشته گویند مسجد سلیمان علیه السلام بودست و دیوان ساخته‌اند. و مانند آن در شام و بعلبک و مصر هست (اصطخری، ۱۳۴۰: ص ۱۳۱).

اکنون مردم ستون‌هایی که در آن عمارت مانده چهل منار می‌خوانند. و در مجمع اریاب الملک گوید که آن ستون‌ها از عمارت خانه همای بنت بهمن است و در صور الاقالیم آماده که آن ستون‌ها از مسجد سلیمان پیغمبر (ع) بوده است و شاید خانه جمشید را سلیمان پیغمبر (ص) با مسجد کرده باشد و همای خانه کرده و هر سه روایت درست بود (موسستوفی، بی تا: ص ۱۴۵).

همچنین در کتاب مجمل التواریخ در مورد پارسه (تخت جمشید) چنین آمده است: چنین گویند کیکاوس از وی سلیمان پیغمبر (ع) بخواست تا دیوان را بفرماید تا از بهر او عمارت کنند. و آن بنا ها که به پارس است بدان عظیمی، و اینک کرسی سلیمان خوانند (بی تا، ۱۳۱۸: ص ۴۷).

تخیلات مردم محلی تابدانجا سفر می‌کند که نقش اردشیر بر آرامگاهش بر فراز تخت جمشید را،

نقشی از سلیمان می‌دانستند:

برفراز تخت جمشید سنگ عظیم یکپارچه‌ای قرار دارد که بر آن نقوش غول آسایی از آدمزادگان و بر فراز همه نقش‌ها پیکره‌ای است در میان دایره، شبیه به آنچه ما از پدر آسمانی خود می‌سازیم، در هر یک از دست های آن پیکره جسمی کروی است و در زیر تندیس نقش‌هایی کوچک‌تر است و در برابرش نقش مردی است که بر کمائی تکیه کرده است و می‌گویند که آن نقش سلیمان است (سفرنامه جوزیه یاربارو: ن.ک: جمعی از جهانگردان ونیزی، ۱۳۴۹: صص ۹۷-۹۸)





مردم فارس برخی نقش های تخت جمشید را تصویر سلیمان پیغمبر (ع) می دانستند

شاید این تصویر از آن جهت یادآور سلیمان پیامبر است که بر اساس تفکر اسلامی سلیمان (ع) در هنگام مرگ بر عصای خود تکیه می کند و تا مدت ها به همان حال می ماند در حالی که روح دیگر در بدن او نبوده، سرانجام موربانهای چوب عصای وی را تباه می سازد و سلیمان پیغمبر (ع) واژگون می شود (تبیان، ۱۹ مهر ۱۳۹۰).

این نقش نیز پادشاه هخامنشی را نشان می دهد که گویی به کمانی تکیه زده و با چشم پوشی از اختلاف کمان و عصا، کمابیش نزد گذشتگان یاد آور سرنوشت این پیامبر خدا بوده است.

از کسانی که مهم ترین مدرکشان در انکار هویت آرامگاه کوروش، گفته های مردم محلی است. هیچ بعید نیست که با استناد به همین تصورات مردم محلی پیرامون این سنگ نگاره در تخت جمشید شادمانه پای بر زمین بکوبند و بگویند که «نقش سلیمان پیامبر را یافتیم!!»، و در ادامه تمام یافته ها و پژوهش های علمی پیرامون پارسه را تباه سازند و با استناد به همین تصورات که در تواریخ دانشمندان مسلمان بازتاب پیدا کرده است ادعا کنند که این مکان مسجدی بوده که جنیان و یا دیوهای در خدمت سلیمان پیامبر (ع) آن را ساخته اند!!

انتساب بناهای شگفت انگیز سنگی به حضرت سلیمان (ع) تنها به پارسه (تخت جمشید) محدود

نمی شود.



صَفه سنگی دشت پاسارگاد معروف به تل تخت

تل تخت (صَفه سنگی) در پاسارگاد، این بنا در ۳۲۰۰ متری آرامگاه کوروش بر فراز تپه‌ای ساخته شده است که هدف اصلی آن فراهم ساختن یک صَفه به وسعت ۲۰ هزار متر مربع بر بالای این تپه و مشرف به تمامی کاخ‌ها و ساختمان‌های دشت پاسارگاد بوده است.

بر روی این سکوی سنگی در زمان کوروش می‌خواستند کاخ‌های تشریفاتی همچون کاخ‌های پارسه بسازند (البته در مقیاس یک ششم) اما این هدف در زمان کوروش و با فوت وی محقق نشد و دو پسر وی نیز در کشاکش نبردها و تلاطم‌ها فرصت ادامه مقصود پدر را نیافتند، داریوش بزرگ پس از به قدرت رسیدن کار این مکان را ادامه داد اما از جهت اینکه کاخ‌هایی باشکوه در پارسه به فرمان وی در حال ساخت بود، دیگر آن نقشه تشریفاتی و باشکوه را که کوروش برای این مکان در نظر داشت ادامه نداد و بر فراز این تپه یک دژ بنا نهاد (شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۹۶ و ۹۷)





تصویر بازسازی شده دژ تل تخت

از نظر ویژگی‌های معماری هم این بنا موارد مشابهی با ساختمان‌های معمول دوره هخامنشی دارد که می‌توان به کاربرد بست‌های فلزی در استحکام بنا و شیوه خشکه چینی و کاربرد بدون ملات سنگ‌ها بر روی یک دیگر اشاره کرد.

دوره دوم ساختمانی همه جا با آثار سنگ تراشی و «تیشه‌های دندان‌دار» که از مشخصه‌های دوره داریوش و حدود ۵۰۰ قبل از میلاد به بعد است، متمایز گشته (شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۱۰۱).

از جمله آثار کشف شده می‌توان به این مورد اشاره کرد:

تعدادی سر نیزه و پیکان مفرغی و آهنین و قسمت‌هایی از یک زره پولکی که همه متعلق به دوره هخامنشی است (شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۱۰۴).

همانطور که مشاهده می‌کنیم آشکارا هویت هخامنشی بنای تل تخت را بازگو می‌کند.

با این همه پیشینیان که از این کاوش‌ها و یافته‌های باستان‌شناسی در مورد این بنا آگاهی نداشتند

این مکان را «تخت سلیمان» نامیده بودند (شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۹۶؛ ن.ک: سامی، ۱۳۳۰: ص ۸۰؛ نجف زاده

اتابکی، ۱۳۹۲: ص ۱۵۴؛ کرزن، ۱۳۷۳: ص ۸۹).





برج سنگی پاسارگاد

برج سنگی پاسارگاد ساختمانی است با پلانی مربع شکل که هر ضلع آن حدوداً ۷٫۵ متر طول دارد، امروزه تنها یک دیوار از آن باقی مانده است. نمونه مشابهی از این بنا در «نقش رستم» به نام «کعبه زرتشت» خوانده می‌شود که دارای کتیبه‌هایی مربوط به زمان ساسانیان است. ویژگی‌های معماری هخامنشی همانند کاربرد سنگ بدون ملات و استفاده از بست فلزی (در کعبه زرتشت) در این بناها نیز دیده می‌شود (نجف زاده اتابکی، ۱۳۹۲: صص ۱۳۷-۱۴۲).





بنای کعبه زرتشت در نقش رستم

نام و کاربرد دقیق این برج سنگی در پاسارگاد و کعبه زرتشت در نقش رستم آشکار نیست. برخی این بنای برج سنگی پاسارگاد را آرامگاه احتمالی کمبوجیه پسر کوروش دانسته اند، اما همچنان دیدگاه‌های مختلفی پیرامون این بناها وجود دارد. کتیبه‌ای شکسته به زبان پارسی باستان در اطراف این آرامگاه یافت شده که به نظر می‌آید شکلی از کلمه «کوروش» را در خود دارد (شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۸۹ و ص ۹۲).



با این همه در گذشته و حتی امروزه این بنا را «زندان سلیمان» نامیده اند (نجف زاده اتابکی، ۱۳۹۲: ص ۱۲۷؛ شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۸۵؛ کرزن، ۱۳۷۳: ص ۹۰؛ سامی، ۱۳۳۰: ص ۹۰). شادروان شهبازی در مورد این نامگذاری می‌نویسد:

«باید دانست که نام کنونی نامیست غیر اصیل چراکه فقط از چند صد سال به این طرف رواج یافته، یعنی از زمان اتابکان فارس که آثار دشت مرغاب به سلیمان نبی نسبت داده شده است. از نام اولیه بنا و حتی کاربرد آن اطلاعی نداریم» (شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۸۵).

جالب اینجاست که این نامگذاری‌ها موارد مشابه‌ای در نقاط دیگر کشور نیز دارند. به عنوان مثال می‌توان به آتشکده ساسانی آذرگشنسپ در نزدیکی منطقه تکاب در استان آذربایجان اشاره کرد: «آتشکده ساسانی آذرگشنسپ که محل آن از زمان حکومت ایلخانیان به بعد به تخت سلیمان موسوم می‌گردد وسیعترین تأسیسات مذهبی و اجتماعی دوره ساسانی است که تاکنون شناسایی و از زیر خاک بیرون آورده شده است. بقایای آثار معماری این مجموعه متعلق به یکی از بزرگترین نمادهای مذهبی، سیاسی و فرهنگی اواخر دوره ساسانی در قرن ۶ میلادی به‌شمار می‌آید» (سازمان میراث فرهنگی).



آتشکده آذرگشنسپ در استان زیبای آذربایجان

و یا می‌توان به «کوه زندان سلیمان» که در ۳ کیلومتری همین آتشفشان آذرگشنسپ (تخت سلیمان) قرار دارد اشاره کرد.



کوه میان تهی معروف به «زندان سلیمان» در استان زیبای آذربایجان

باور مردم محلی در مورد این کوه بدین شکل است:

«ساکنان منطقه تخت سلیمان تکاب این کوه زیبا و شگفت و انگیز را زندان سلیمان یا زندان دیو می‌نامند و بر این باور هستند که حضرت سلیمان دیوهابی را که از فرمانش سرپیچی می‌کردند در این کوه زندانی می‌کرد» (خبرگزاری مهر، ۲۹ اسفند ۱۳۹۵).

اما حقیقت در مورد این مکان این است که این تنها یک کوه طبیعی بوده است:

طریقه بوجود آمدن این کوه عظیم به این صورت است که چشمه در ابتدا دریاچه‌ای در اطراف خود بوجود می‌آورد و آهک و املاح معدنی دیگر در اطراف دریاچه رسوب می‌کند و آب از اطراف آن سرازیر می‌شود و مجدداً رسوب می‌دهد و این سیر سالیان سال ادامه می‌یابد تا اینکه چشمه اولیه به صورت یک کوه مخروطی درمی‌آید. (همان).



امروزه دیگر هیچ انسان محقق و آگاه به تاریخی در مورد پارسه این ادعا را نمی‌کند که آن مکان «مسجدی» بوده است که سلیمان پیامبر (ع) ساخته است. یا آنکه برج سنگی پاسارگاد زندانی بوده است که سلیمان پیامبر موجوداتی را در آن زندانی می‌کرده است و یا آنکه «کوه زندان سلیمان» در استان آذربایجان محل زندانی کردن دیوها و جنیان بوده است!

هویت واقعی این بناها به لطف پیشرفت دانش، امروزه برای ما آشکار است و جالب این است که همین افرادی که آرامگاه کوروش را با تعصب و حقیقت‌گریزی «قبر مادر سلیمان» یاد می‌کنند، پارسه را «مسجد سلیمان» یاد نمی‌کنند!

اگر قرار باشد روزی بر اساس تصورات مردم محلی که گاهی ریشه در تفکرات غیر علمی ایشان دارد تا در علم تاریخ و باستان‌شناسی، بپذیریم آرامگاه کوروش از آن «مادر سلیمان پیامبر» است ناچاریم با استناد به همین تصورات خیالی پارسه را «مسجد سلیمان»، برج پاسارگاد را «زندان سلیمان»، و تل تخت و آتشکده آذرگشنسپ را هم تخت پادشاهی سلیمان بخوانیم!! به راستی این کار تا چه اندازه با عقل و منطق انسان قرن ۲۱ و عصر اطلاعات همخوانی دارد؟؟

علت این نامگذاری‌ها چه بوده است؟

شادروان علی سامی در اینباره می‌نویسد:

حقیقت مطلب اینست که مردمان بعد از اسلام و اعراب مهاجم که به ایران آمدند چون ساختمان‌های عظیم سنگی شاهنشاهان گذشته ایران پیش نظر آنان گران آمد و احداث چنین کاخ‌های عظیمی را از عهده بشر خارج می‌دانستند و بعلاوه از زمان ساختمان بانی آن نیز اطلاعی نداشته آنها را به سلیمان پیغمبر نسبت داده‌اند با این تصور که چون دیوها در حبس و به فرمان سلیمان بوده‌اند به امر او این کاخ‌های عظیم سنگی را که حمل سنگ‌های گران وزن آن از قوه و قدرت بشر خارج بوده است ساخته‌اند، کما اینکه در همین پاسارگاد بنای مرتفع سنگی روی تپه را بنام تخت سلیمان می‌نامند و آثار سنگی مشرق شیراز و همچنین خرابه‌های قصر اشکانیان را در آذربایجان به تخت سلیمان نامیده‌اند و بالنتیجه بنای مقبره کوروش کبیر را که از سنگ‌های عظیم الجثه تشکیل یافته به قبر مادر سلیمان یا مشهد ام‌نبی معروف گردیده است (سامی، ۱۳۳۰: ص ۲۱).

نامگذاری‌های مردم محلی نمی‌تواند به تنهایی سندی برای مشخص ساختن هویت اصلی اماکن تاریخی باشد. به عنوان نمونه امروزه ما ایرانیان بنای «پارسه» در مرودشت را به نام «تخت جمشید» یاد



می‌کنیم که همانند نام «مسجد سلیمان» هیچ شواهد و مدارکی مبنی بر تعلق این مکان به پادشاه اسطوره ای به نام جمشید وجود ندارد.

و با مجموعه آرامگاه های هخامنشی و تصاویر ساسانی در نزدیکی پارسه به نام «نقش رستم» مشهور است. که آن هم هیچ دلیل و مدرکی بر انتساب این مکان به رستم وجود ندارد و این ها تنها ناشی از تصورات مردم محلی است که همانطور که انتظار می‌رود هیچ رویه علمی و باستان شناسی ندارد.

بررسی هویت سلیمانی که پیامبر نیست!

چنانچه گفته شد پذیرفتن این که سلیمان پیامبر (ع) این آرامگاه و سایر ساختمان‌هایی را که نام سلیمان را بر خود به یادک می‌کشند، ساخته است بسیار دشوار می‌نماید.

ساخته شدن این بناها به دست سلیمان پیامبر (ع) و پذیرفتن آنکه آرامگاه پاسارگاد از آن مادر حضرت سلیمان (ع) است به شدت با شواهد و مدارک تاریخی و باستان‌شناسی و همچنین عقل و منطق آدمی ناسازگار است.

همانطور که تصورات مردم محلی را بررسی کردیم و روشن شد بیشتر ریشه در عقاید غیر علمی دارند تا علمی و تاریخی. چنانکه برای صاحب این قبر معنویتی هم تراز با امامان و پیامبران قائل هستند و نام‌هایی که به این مکان دادند مانند «مشهد مادر سلیمان» یا «مشهد ام نبی» همه و همه گواه روشنی بر این است که سلیمان یاد شده نزد مردم محلی همان سلیمان پیامبر بوده است. آنها گمان می‌کردند که این آرامگاه از آن مادر سلیمان پیامبر است به همین دلیل نزد آنان مقدس بود.

اما این تصور با داده‌های تاریخی و حتی گاهی دینی همخوان نیست، از این رو برخی عنوان کردند

که سلیمان یاد شده پیامبر نبوده است بلکه به **غلط** مردم به مرور زمان او را پیامبر انگاشته اند:

در یکی از تواریخ اروپا مرقوم است که سلیمان ابن ابی جعفر برادر هارون الرشید شهر پسا رکیدی (پسامیر) را تیول داشته وقتی از جانب خلیفه به حکومت آنجا رفته مادرش که همراه او بوده در آن سرزمین درگذشته و به خاک مدفون آمد، از آن وقت معروف به مشهد مادر سلیمان گردید و به طول زمان گمان آمد سلیمان نبی است، پس مشهد ام نبی نیز گفتند، الله اعلم، و این بلوک از شهر های بزرگ ایران و و اولین بنایی است که نهاده شده (فرصت شیرازی، ۱۳۱۲-۱۳۱۳: ص ۲۳۱).

پیش از آنکه محمد نصیر فرصت شیرازی در سال ۱۸۹۶ کتاب ارزشمند «آثار عجم» را بنگارد، برای سیاحان اروپایی این سوال پیش آمده بود که چطور سلیمانی که بر اساس کتاب مقدس از ارض مقدس خارج



نشد مادرش را در پاسارگاد دفن کرده است؟! اولین کسی که جوابی پاسخ این سوال شد آلبرشت فون ماندلسو (Albrecht von Mandelso) بود که در سال ۱۶۳۸ میلادی از فارس بازدید کرد:

در پاسخ به پرسش‌های فون ماندلسوی جوان، پدران روحانی وابسته به فرقه کارملی (Carmelite) ساکن شیراز آرامگاه را «مدفن مادر شاه سلیمان»، خلیفه چهاردهم معرفی می‌کنند و او این را «حقیقت محض» می‌داند (آستروناس، ۱۳۷۹: ص ۱۵).

بعد از وی دبروین (De Bruin) در سال ۱۷۰۶ نیز تردید مشابه‌ای با فون ماندلسو مطرح می‌کند. از آنجایی که نویسنده کتاب «آثارعجم» مبنای سخن خویش در مورد فردی به نام «سلیمان ابن ابی جعفر» که به گفته وی برادر هارون الرشید بوده است مشخص نمی‌سازد، و تنها به گفتن آنکه این سخن در یکی از تواریخ اروپا مرقوم است اکتفا می‌کند؛ به نظر می‌رسد که او به سفرنامه‌های افرادی چون فون ماندلسو اشاره می‌کند، یا به هر نوشتار اروپایی که مبنای ریشه سخنش بر اساس گفته‌های پدران روحانی فرقه کارملی (Carmelite) شیراز بوده است.

بر این اساس صحت وجود این فرد و کیفیت زمانی و مکانی آن را جستجو می‌کنیم. به عنوان یکی از نزدیک‌ترین تواریخ اسلامی به تاریخ خلافت هارون الرشید (۱۷۰ تا ۱۹۳ هجری قمری) بایستی در اینجا به کتاب مورخ گرانفدر «محمد بن جریر طبری» رجوع کنیم که در تاریخ ۳۰۱ هجری قمری نگاشته شده و یکی از کامل‌ترین تواریخ اسلامی است.

در تاریخ طبری صحبتی از فردی به اسم «سلیمان ابن ابی جعفر» به عنوان برادر هارون الرشید خلیفه عباسی وجود ندارد (طبری، ۱۳۶۳: صص ۵۱۶۷-۵۳۹۱) تنها از «هادی» به عنوان برادر هارون الرشید یاد می‌شود که مدت کوتاهی قبل از هارون الرشید خلیفه بوده است (همان: صص ۵۱۶۷-۵۲۰۴).

تنها ذکری که از فردی به نام «سلیمان ابن ابی جعفر» در تاریخ طبری و در بازه زندگانی هارون الرشید وجود دارد، این است که وی در شمار «ولایت داران بصره» نام آورده شده است (طبری، ۱۳۶۳: ص ۵۳۷۱؛ ابن اثیر، ۱۳۸۰: ص ۲۷۴۳).

این داده‌های تاریخی به شدت با مشخصات فردی که در کتاب «آثار عجم» یاد شده است در تضاد است. چراکه این «سلیمان ابن ابی جعفر» که در تاریخ طبری نام آورده شده است نه تنها برادر هارون الرشید نیست بلکه حتی فرماندار فارس نیز نبوده است.

به سراغ نظریه پردازی پدران روحانی فرقه کارملی پیرامون هویت این «سلیمان» می‌رویم. در سخن آنها آمده است که خلیفه چهاردهم فردی به نام «سلیمان» بوده است. مشخص نیست که این خلیفه چهاردهم منظور از خلافت امویه است یا عباسیان؟ اما در هر دو صورت نادرست است چراکه



چهاردهمین خلیفه امویہ فردی به نام «مروان ابن محمد» و چهاردهمین خلیفه عباسیان فردی به اسم «مہندی» بوده است.

درباره این «سلیمان»، دکتر فرایر عجولانه او را چهاردهمین خلیفه‌ای نامید که در سال ۷۱۵ میلادی خلافت داشته (کرزن، ۱۳۷۳: ص ۹۶).

در سال ۷۱۵ میلادی فردی به اسم «سلیمان ابن عبد الملک» به خلافت رسید که دوران حکومت وی تنها ۲ سال پایداری کرد، اما جالب است که وی نه همانم آن «سلیمان ابن ابی جعفر» ای است که در «آثار عجم» نام آورده شده، نه چهاردهمین خلیفه است و نه برادر هارون الرشید، بلکه وی هفتمین خلیفه از خلافت امویان بوده است. مدت خلافت این شخص نیز بسیار کوتاه بوده است بعید به نظر می‌رسد که او در این مدت ۲ سال از آغاز حکمرانی خود در دمشق سفری به نواحی فارس کرده باشد.

جمشید صداقت کیش در اینباره می‌نویسد:

همانطور که می‌دانیم این نظریه فاقد ارزش و اعتبار تاریخی برای ما مسلمانان است زیرا ما برای هیچ یک از خلفا عبارت «علیه السلام» را به کار نمی‌بریم. افزون بر آن، ما برای پیامبران، غیر از حضرت محمد (ص) فقط عبارت «علیه السلام» را به کار می‌بریم. حالا بگذریم از تنفر از خلفای اموی و غیره (صداقت کیش، ۱۳۸۰: ص ۶۸).

مشاهده می‌کنیم که این فرضیه تناقضات زیادی دارد اما اگر فرض کنیم مادر شخصی به نام سلیمان که شاید در دستگاه‌های حکومتی پس از اسلام نفوذی داشته است، در این مکان دفن شده باشد، باز هم دلیلی بر رد آرامگاه کوروش بزرگ در بنای پاسارگاد نیست؛ چرا که ممکن است در طول این هزاران سال، هزاران تن دیگر در آن مکان و در کنار آرامگاه کوروش بزرگ دفن شده باشند.

معماری آرامگاه کوروش در پاسارگاد با هیچ معماری دوران اسلامی همخوانی ندارد. به طوری که حتی یک آرامگاه اسلامی شبیه به آرامگاه کوروش نمی‌توان نام برد.

این در حالی است که آرامگاه کوروش به نوعی مدل اولیه برخی دیگر از آرامگاه‌های هخامنشی محسوب می‌شود، از این آرامگاه‌ها می‌توان به آرامگاه موسوم به گور دختر اشاره کرد:

آرامگاه معروف به گور دختر، بنایی مشابه با آرامگاه کوروش کبیر، واقع در دشت بسپر (تیزیر) منطقه «پشت کوه» بوشهر است (راهساز، پاییز و زمستان ۱۳۸۶: ص ۹۱).





آرامگاه معروف به گور دختر، بنایی مشابه با آرامگاه کوروش کبیر، واقع در استان بوشهر است. تاریخ این آرامگاه را مربوط به اواخر دوران هخامنشی دانسته و احتمال دادند که مربوط به «کوروش جوان» برادر کوچکتر اردشیر دوم بوده باشد. برخی این مکان را آرامگاه دختر کوروش بزرگ دانستند که با توجه به نبود شواهد تاریخی و قدمت این بنا (اواخر هخامنشی) پنداشتی غلط است.

آرامگاه هخامنشی گور دختر در استان بوشهر

استاد حسن راهساز، معماری این آرامگاه را همانند آرامگاه کوروش تلفیقی از ایلامی و اوراتویی دانستند (راهساز، پاییز و زمستان ۱۳۸۶: ص ۹۱) و در مورد هویت این بنا می‌نویسد:

هرچند در تعلق داشتن آرامگاه گوردختر به دوران هخامنشی جای کمترین تردیدی نیست لیکن انتساب آن به یک پادشاه معین امری دشوار است زیرا بنای مزبور نبشته‌ای ندارد. این بنا بسیار شبیه به آرامگاه کوروش در پاسارگاد است. با این تفاوت که آرامگاه کوروش بسیار زیبا تر، باشکوه تر و بزرگ تر است لیکن با توجه به بررسی های انجام گرفته در نحوه تراش سنگها، تکنیک جابجایی قطعات توسط نیروی اهرم، به کارگیری و نحوه اتصال قطعات و بست های به کار رفته در بنا، به نظر اینجانب گور دختر اثری مربوط به دوره هخامنشی است» (راهساز، پاییز و زمستان ۱۳۸۶: صص ۹۱-۹۲).

دکتر شهبازی و همچنین کارل نیلندر این مکان را مربوط به اواخر دوران هخامنشی و احتمالاً مربوط به «کوروش جوان» برادر اردشیر دوم می‌دانند (شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۴۵).

همچنین نشانه‌های سنگ تراشان نیز گواه محکم دیگری بر اصالت باستانی و دیرینگی پیشا اسلامی آرامگاه کوروش دارد. بر روی سنگ های آرامگاه کوروش و سایر نشانه‌هایی است که سنگ‌تراشان آنها را به جای گذاشته‌اند.



نشانه سنگ تراشان باستانی بر آرامگاه کوروش

دکتر هرتسفلد در مورد این علائم می‌نویسد:

علامات گوناگون سنگ تراشها روی سنگ ها به سبک یونانی نبوده بلکه موروثی و یا قسمت هائی از خطوط میخی بوده است (سامی، ۱۳۳۰: ص ۱۲۷).

اما دکتر آسترونخ علاوه بر آنکه این علائم را متعلق به فضای یونانی می‌داند منشأ چنین علائمی را در لیدی (کشوری باستانی در غرب ترکیه امروزی) و آناتولی جستجو می‌کند به گونه ای که می‌نویسد: نشانه های سنگ تراشان در پاسارگاد شامل: دوائر، خطوط متقاطع و نشانه های L شکل بوده و همگی در بخشی از دیوار صنفه کاخ لیدیایی سارد، شناسایی شده اند. بعلاوه در یونان شرقی یا آناتولی مهر ها، سکه ها، و ظروف منقوش موارد مشابهی را با نشانه‌ها، یا بخشی از نشانه‌های زیر ارائه می‌کند (آسترونخ، ۱۳۷۹: ص ۴).

پیشتر نیز دکتر آسترونخ در مورد آرامگاه کوروش گفته بود:

اتاق تدفین آرامگاه کوروش از نظر ابعاد و همچنین ظاهر آن نشان می‌دهد که معماران و سنگ تراشان لیدیایی در طراحی و ساخت آن دست داشتند (آسترونخ، ۱۳۷۹: ص ۶۳).



دلیل وجود نشانه های سنگتراشان لیدیایی بر روی آرامگاه کوروش را دکتر شهبازی چنین می نویسد:
کوروش پادشاه لودییه را که بر او تاخته بود، شکست داد و کشور او و تمامی آسیای صغیر
(آناتولی) را به انضمام ایران در آورد. هنرمندان و استادان را به پارس آورد تا در ساختن بنا
های پاسارگاد با وی همراهی کنند (شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۳۰).

چنانکه بررسی شد شخصی به نام سلیمان مطابق آنچه که در برخی سفرنامه ها و منابع ایرانی (آثار
عجم) یاد شده است بسیار با داده های تاریخی ناهمگونی دارد و وجود چنین شخصیتی با شک و تردیدهای
بسیار همراه است گفتار ها پیرامون او بسیار پراکنده و متضاد با یک دیگر است .
همچنین همانطور که گفته شد آرامگاه کوروش هیچ عنصری از عناصر معماری اسلامی را در خود
ندارد و حتی نمی توان یک آرامگاه اسلامی شبیه به آرامگاه کوروش نام برد. این خود گواهی است بر آنکه به
هیچ عنوان نمی توان تصور کرد این ساختمان را فرد ناشناخته ای در دوران اسلامی ساخته است. این در حالی
است که آرامگاه کوروش مدلی برای ساخت دیگر آرامگاه های هخامنشی همچون گوردختر بوده است و علائم
سنگ تراشی و حجاری هم کاملاً با حجاری هخامنشی همخوانی دارد.
به طور کلی نمی توان تصور کرد که این بنا متعلق به سلیمان پیامبر(ع) و یا فرد گمنامی به اسم
«سلیمان» در تواریخ اسلامی باشد. فلانیدن در این مورد می نویسد:

این سلیمان کیست که اینقدر با نفوذ بوده و صاحب چنین مقبره ایست؟ آیا همان سلیمان
پیغمبر معروف است؟ این رای باور کردنی نیست.
ممکن است یکی از شجاعان اسلامی باشد؟ این هم اشتهای فاحش و با تاریخ توافقی حاصل
نمی کند زیرا که مابین چنین بنائی این قدر قدیمی و شخص با نفوذ که در اوایل دوره اسلامی
باشد نمی توان ربطی برقرار کرد.
بنابر این تا مدت زمانی دیگر شک و تردید در این ساختمان حکم فرماست تا باستان شناسان
خبره از تحقیقات و مکاشفات خود با اصل بنیادش پی برند (فلانیدن، ۱۳۵۶: صص ۲۶۳-
۲۶۴).

همانطور که پیش از این گفته شد اگر هم مادر شخصی به نام سلیمان که در دستگاه های حکومتی
پس از اسلام نفوذی داشته است، در این مکان دفن شده باشد، باز هم دلیلی بر رد آرامگاه کوروش بزرگ در
بنای پاسارگاد نیست؛ چرا که ممکن است در طول این هزاران سال، هزاران تن دیگر در آن مکان و در کنار
آرامگاه کوروش بزرگ دفن شده باشند.



چرا آرامگاه پاسارگاد مربوط به کوروش بزرگ است؟

کوروش بزرگ شخصیتی ویژه در تاریخ دارد و مطالعات بسیاری پیرامون او، از زمان باستان تا به امروز انجام گرفته است. یکی از همین مطالعات باستانی نوشته‌های مورخین آن روزگار می‌باشد، این مورخین علاوه بر ذکر ویژگی‌ها و کارهای کوروش به آرامگاه وی نیز اشاره کرده‌اند که داده‌ای سودمند در شناسایی آرامگاه این شاه هخامنشی محسوب می‌شود.

آریان فیلسوف و مورخ رومی درباره ساختمان آرامگاه به نقل از مشاهده عینی «آریستبولوس» یکی

از سرداران همراه اسکندر می‌نویسد:

در پارس آرامگاه کوروش در میان بوستان شاهی واقع بود. در همه جانب این بنا باغی پر از درختان گوناگون درست کرده بودند که توسط نهرهایی سیراب می‌شد و از انبوه سبزه پر بود. خود بنا از دو قسمت تشکیل می‌شد. قسمت زیرین را با تخته سنگ‌های مکعبی تراشیده و به صورت (سکویی) مکعبی برآورده بودند. بالای آن اتاقی ساخته شده بود که از سنگ بود و سقفی نیکو داشت و در آن چنان کوچک بود که مردی میانه اندام به سختی می‌توانست به درون آن وارد شود (شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۳۶).

استرابون در کتاب جغرافیای خویش آرامگاه را به شیوه ای مشابه توصیف می‌کند:

سپس اسکندر به پاسارگاد که از کاخ‌های کهن سلطنتی بود رفت. در باغی گور کوروش را دید. برجی کوچک که در میانه انبوه درختان پنهان بود. آرامگاه بنیادی استوار داشت و روی آن مزاری سقف دار با ورودی بسیار تنگ بود (استرابون، ۱۳۸۱: ص ۳۲۰).

جکسن در مورد استفاده استرابون از کلمه «برج» در توصیف آرامگاه می‌نویسد:

این ساختمان [آرامگاه کوروش] از دور مانند برجی به نظر می‌رسد، و از این رو باید به استرابون که آن را پورگوس [واژه یونانی به معنای برج] نامیده حق داد (جکسن، ۱۳۵۲: ص ۳۲۹).

آشکار است که گفتار مورخین عهد کهن بسیار با بنای آرامگاه پاسارگاد همخوانی دارد. برابری گفتار آریان با شکل کنونی آرامگاه کوروش اولین نکته قابل ذکر است. چنانکه آریان می‌نویسد:

آرامگاه از ۲ قسمت تشکیل شده است:



بنا از دو قسمت تشکیل می‌شود. قسمت زیرین را با تخته سنگ‌های مکعبی تراشیده و به صورت (سکویی) مکعبی برآورده بودند. بالای آن اتاقی ساخته شده بود که از سنگ بود و سقفی نیکو داشت (شهبازی، ۱۳۷۹:ص ۳۶)

این دو قسمتی بودن که آریان از آن‌ها یاد می‌کند با ساختار آرامگاه کوروش مطابقت کامل دارد.



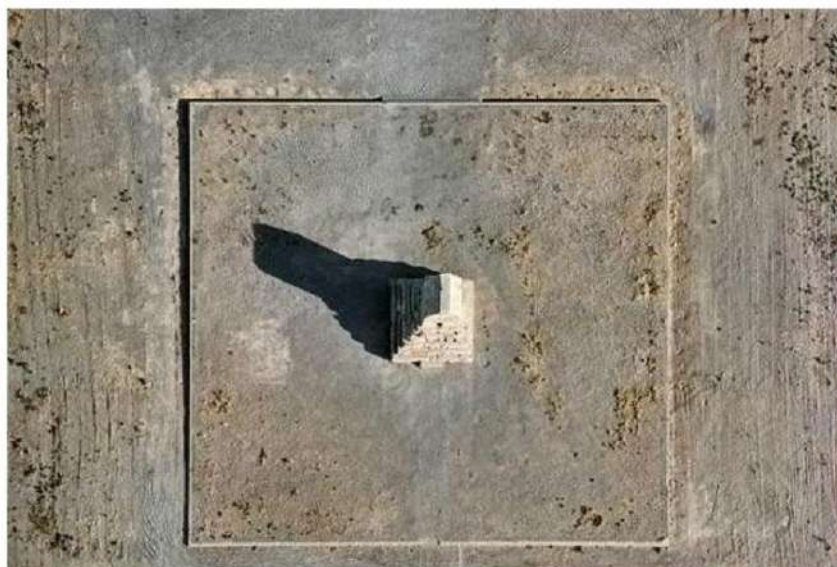
همانطور که آریان می‌نویسد آرامگاه کوروش از دو قسمت تشکیل شده

نکته بعدی درگاه بسیار کوچک آرامگاه است که در روایات مورخین باستان دیده می‌شود، به صورتی که ورود به این بنا دشوار بوده است. باز هم گواه مطابقت کامل با آرامگاه کوروش است (کرزن، ۱۳۷۳:ص ۱۰۲) مدخل کنونی آرامگاه کوروش نیز با داشتن ۷۸ سانتیمتر پهنا و ۱۳۰ سانتیمتر بلندی ورودی بسیار کوچک و تنگی محسوب می‌شود. (شهبازی، ۱۳۷۹:ص ۴۰)

قرارگیری آرامگاه کوروش در میان درختان و باغ دلیل دیگری بر انطباق آرامگاه پاسارگاد با آرامگاه کوروش بزرگ یاد شده در نوشتارهای مورخین است. چنانکه آریان ذکر می‌کند:



«آرامگاه کوروش در میان بوستان شاهی واقع بود. در همه جانب این بنا باغی پر از درختان گوناگون درست کرده بودند که توسط نهر هایی سیراب می شد و از انبوه سبزه پر بود»
(شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۳۶)



نمایی از بالای آرامگاه کوروش

شاید این تصور اشتباه به وجود آید که «آرامگاه پاسارگاد» در محیطی خشک و عاری از آب و علف است و این با نوشتار مورخین سازگار نیست، چنانکه پیشتر دیولافوا چنین پنداشته بود. اما باید دانست که شرایط آب و هوایی و پوشش گیاهی پاسارگاد در دوران باستان بسیار متفاوت از روزگار کنونی بوده است و رود های پر آبی از دشت پاسارگاد عبور می کرده اند:

دشت پاسارگاد در منطقه جنوبی زاگرس، در ارتفاع ۱۹۰۰ متری از سطح دریا و در فاصله چهل کیلومتری شمال پرسپولیس واقع گردیده است... از دیرباز با توجه به فراوانی آب رود یلوار و رود دشت مرغاب که از سمت شمال به جنوب روانند و همچنین خرمی و سرسبزی ویژه اش که پر از باغها، آبادیها و برکه های متعدد بوده به دشت مرغاب [=دشت سرسبز] شهرت یافته است (نجف زاده اتابکی، ۱۳۹۲: ص ۳۹).

کاوش‌های باستان‌شناسی نیز گواهی دیگر بر وجود پردیس (باغ) هایی در پاسارگاد است: همچنان که مورخان قدیم گفته‌اند؛ آرامگاه و کاخ‌های کوروش در میان باغی بزرگ و انبوه از درختان گوناگون و دشتی چمن زار و خرم واقع بوده که توسط آب گذرهای متعددی که از رود پلوار می‌آوردند، سیراب می‌شده. این محوطه زیبای سرسبز را بوستان (=پارک) پاسارگاد می‌خوانیم... محوطه بوستان پاسارگاد را که از حدود ۳۰۰ متر در ۲۵۰ متر بوده، از بقایای آب نماهای سنگی آن تشخیص داده‌اند. حدود ۱۱۰۰ متر از این آب نماها در چند ردیف و محدوده معین قابل تشخیص است (این‌ها را در حفاری‌های پنجاه سال اخیر یافته‌اند. (شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۶۹ و ۷۲).



آبراهه های سنگی آبیاری پردیس های پاسارگاد



بازسازی آبراهه های سنگی پاسارگاد و پردیس های شاهی



انطباق آرامگاه کوروش با گفتمان مورخان کهن به اینجا ختم نمی‌شود بلکه یکی از نویسندگان به نام «اونسی کریتوس» می‌نویسد که برج (آرامگاه) ده طبقه داشته و قبر کوروش در ردیف بالا واقع بوده است (کرزن، ۱۳۷۳: ص ۱۰۱).

این روایت نیز اشاره دیگری به ساختار پلکانی و طبقاتی آرامگاه کوروش دارد؛ و باز هم یکسانی آرامگاه دشت پاسارگاد با آرامگاه کوروش را نشان می‌دهد. البته برخی به ذکر «۱۰ طبقه» ایراد گرفتند و عنوان کردند که آرامگاه کوروش امروزه دارای ۶ سکوی پلکان و یک اتاقک است که مجموعاً ۷ طبقه می‌توان آن را حساب کرد. حال عده‌ای که غرض ورزی و جبهه‌گیری خاص خود را نسبت به آثار تاریخی ایران دارند به این ایراد می‌گیرند که چرا آرامگاه به جای ۱۰ طبقه ۷ طبقه دارد!! با توجه به اینکه در ایران آرامگاه کوروش ماندنی ندارد خرده‌گیری به آنکه چرا تعداد طبقات متفاوت است آن هم با این تفاوت اندک بسیار متعصبانه و حقیقت‌گریزانه است. یک احتمال این است که «اونسی کریتوس» در هنگام نگارش این توصیف تعداد دقیق طبقات را از یاد برده باشد و تعدادی را که از نظر او نزدیک تر بوده است (۱۰ طبقه) را نگاشته باشد، خصوصاً آنکه عدد ده عددی نمادین و نشانگر کثرت است. اما باید توجه داشته باشیم که شمارش طبقات بنای آرامگاه کاملاً نسیبی است به طوری که شاید هر کس در هنگام شمارش موارد مختلفی را در نظر گیرد و با توجه به آن تعداد طبقات کم یا زیاد شود. برای مثال در بخش پلکانی می‌توان ردیف سنگ‌ها را در نظر داشت و در بخش بالایی هم می‌توان سقف آرامگاه که از محفظه جدا شده است و پوشش روی آن را هم در نظر گرفت. بنابراین خرده‌گیری به تعداد طبقات چیزی به جز غرض ورزی نیست.

به هر حال با توجه به آنکه بنای پلکانی دیگری مطابق با گفته «اونسی کریتوس» در ایران به جز آرامگاه کوروش وجود ندارد این گفته او بیشتر اثبات همین آرامگاه واقع در پاسارگاد است تا سبب رد آن.

توجه کنیم که آریان آرامگاه کوروش بزرگ را در «پارس» و در «پاسارگاد» یاد می‌کند (کرزن، ۱۳۷۳: ص ۹۸) استرابون در کتاب جغرافیای خویش پس از ذکر آتش افروزی اسکندر در تخت جمشید می‌نویسد که او به پاسارگاد رفت و در باغی آرامگاه کوروش را دید (استرابون، ۱۳۸۱: ص ۳۲۰)، بر اساس این روایت‌ها و دیگر روایت‌ها از مورخین آرامگاه کوروش در پاسارگاد قرار داشته و پاسارگاد هم در پارس و هم در نزدیکی تخت جمشید قرار گرفته است.

اما آرامگاهی مشابه با آنچه مورخین گفته‌اند به جز آرامگاه دشت پاسارگاد (آرامگاه کوروش) نه در منطقه فارس امروزی است نه حتی در ساتراپی پارس آن روزگار (که وسعت بیشتری از استان فارس داشته) نه در نیمه جنوبی کشور (به جز آرامگاه گور دختر) وجود دارد. دکتر شهبازی در اینبار می‌نویسد:

این بنا در خود ایران ماندنی ندارد به جز آرامگاه گوردختر (شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۴۴).



در مورد آرامگاه گور دختر پیشتر اشاره شد که بر اساس فن معماری به اواخر هخامنشیان مربوط است نه به اوایل آن پس با کوروش ارتباطی ندارد (شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۴۵).

آرامگاه کوروش که اتفاقاً طبق گفته‌های مورخین هم در ایران است هم در ساتراپی پارس و هم در پاسارگاد و نهایتاً طبق آنچه استرابون اشاره دارد فاصله آن از تخت جمشید نیز کوتاه است (حدود ۴۰ کیلومتر).

تنها بنای پلکانی و مطابق با گفته‌های مورخین همین آرامگاه کوروش در پاسارگاد است که از هر جهت چه از نظر توصیفات بنا و چه از نظر موقعیت قرارگیری آن کاملاً با گفتار مورخین همگام و سازگار است، و زمانی بیش از پیش به یافتن آرامگاه کوروش کمک می‌کند که بدانیم هیچ بنایی شبیه به آرامگاه کوروش که مورخین از آن یاد کرده اند نه تنها در استان فارس بلکه در کل ایران یافت نمی‌شود.

زمانی که تمام موارد گفته شده از جمله شباهت‌های ساختاری، جغرافیایی و حتی فنی و معماری را که در مورد آرامگاه کوروش نام بردیم بگذاریم کنار این حقیقت که آرامگاه کوروش در پاسارگاد درست در ۶۰۰ متری (سامی، ۱۳۳۰: ص ۱۲) کاخ‌هایی قرار دارد که کتیبه ای (Cma) به سه زبان پارسی باستان، ایلامی و بابلی آنها را از آن کوروش بزرگ شاه هخامنشی عنوان می‌کند:

من کوروش هستم، شاه هخامنشی (کتیبه Cma: ن.ک: لوکوک، ۱۳۸۹: ص ۲۱۵).



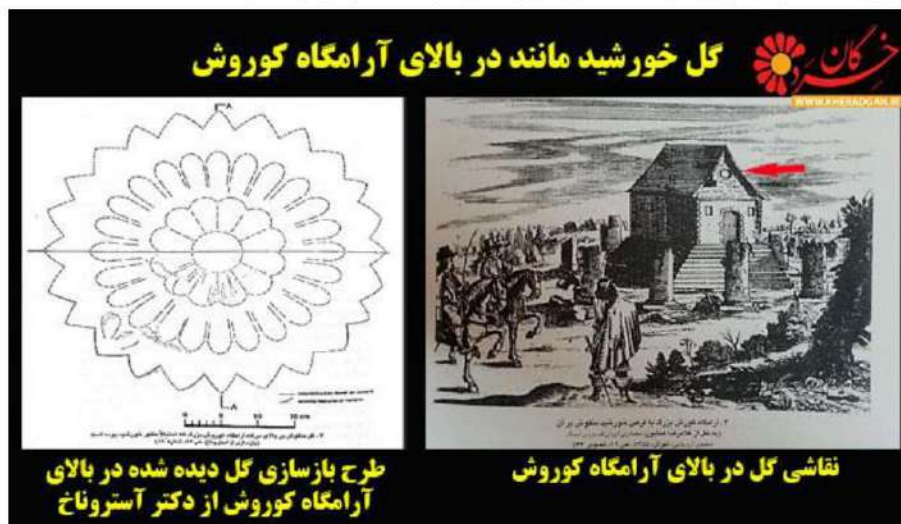
کتیبه‌های کاخ‌های پاسارگاد

دیگر شکی باقی نمی‌ماند که این آرامگاه با توجه به نزدیکی به کاخ‌ها و همچنین یکسانی فن حجاری و حتی یکسانی در سنگ و مصالح مصرفی (تیلیا، ۱۳۵۱: ص ۸۵) متعلق به همان کسی است که صاحب این کتیبه‌ها در کاخ‌های پاسارگاد است؛ یعنی کوروش هخامنشی. قرارگیری آرامگاه درست در



قلب یک مجموعه باستانی اوایل هخامنشیان که همه آنها به نام کوروش مزین شده‌اند معنای دیگری جز تعلق این آرامگاه به شخص کوروش هخامنشی ندارد.

در مثلث سقف آرامگاه تصویری از یک گل ۳۶ پر (۱۲ پر اصلی و داخلی ۲۴ پر خارجی) دیده می‌شود، که امروزه به سختی می‌توان آن را تشخیص داد، اما ماندلسو در سال ۱۶۲۸ نقشی از آن را کشیده است و در کاوش‌های دکتر آستروناخ نیز دیده شد و تصویری باز سازی شده از آن ارائه گردید.



پیرامون این نقش گل توضیحات و تفسیرهای گوناگون آمده است، شادروان شهبازی در این مورد

می‌نویسد:

در تفسیر آن سخنان بسیار گفته‌اند و منطقی‌تر از همه تعبیر هیوبرتوس فن گال است که می‌گوید این نقش، به تصویر خورشید می‌ماند و با توجه به اینکه ایرانیان نام کوروش را با خورشید تطابق داده بودند، این گل خورشیدی نماد و مظهر شخص کوروش و نمودار مقام روحانی او نزد ایرانیان بوده است (شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۴۰).

هرچند که این نقش به تنهایی نمی‌تواند هویت آرامگاه را مشخص سازد اما هنگامی که آن را در کنار دیگر داده‌های خویش قرار دهیم کمک مهمی در جهت اثبات تعلق این مکان به کوروش بزرگ است. بنا بر گفتارهای تواریخ کهن و انطباق آرامگاه چه از نظر فنی و باستان‌شناسی، چه از نظر معماری و شکل بنا و چه از نظر کنسپت‌ها و جغرافیای محیطی با گفتار مورخان باستان، می‌توان امروزه قاطعانه از تعلق این آرامگاه به کوروش بزرگ سخن راند.



پاسخ به شبهات و پرسش‌ها درباره آرامگاه و مرگ کوروش بزرگ

این روزها عده‌ای که تفکرات کوروش‌ستیزانه و گناه قوم گرایانه‌ای و افراطی‌گرایانه دارند، مدام در صدد آن هستند که نشان دهند، کوروش در پاسارگاد دفن نشده است!! حتی در همین زمینه ادعاهای دروغین و تحریفی بسیاری را در مورد مرگ کوروش بزرگ عنوان می‌کنند.

ایران‌ستیزان غالباً به روایت هرودوت درباره مرگ کوروش بزرگ اشاره می‌کنند که طبق آن کوروش در نبرد با ملکه ماساژت‌ها کشته می‌شود. به نمونه‌ای از این استدلال‌هایی که ایران‌ستیزان به عنوان انکار آرامگاه کوروش در پاسارگاد مطرح می‌کنند اشاره می‌کنیم.

متن شبهه:

در موقعیتی که کوروش کشته می‌شود و سرش از تنش جدا می‌شود و به دست ملکه تومروس می‌افتد، کدام سرباز زنده مانده و روحیه باخته پارس و با کدام جرئت می‌تواند جسد بدون سر کوروش را از میان سربازان فاتح تومروس پیدا کند و کشان-کشان از میان آنها خارج کند و تا پاسارگاد شیراز ببرد؟!

اگر کوروش در شمال ارس کشته شده باشد فاصله این مکان تا پاسارگاد به بیش از ۱۵۰۰ کیلومتر و اگر در شمال رود جیحون کشته شده باشد به بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر می‌رسد، فرض کنیم سرباز پارس با روش و ترفند خاصی که بر کسی روشن نیست جسد کوروش را از میان لشکر پیروز ترکان ماساژت بیرون آورده باشد، در آن زمان این فاصله ۱۵۰۰ یا ۲۰۰۰ کیلومتر را همراه با جسد با چه وسیله و سرعتی تا پاسارگاد طی کرده که سربازان پیروز ماساژت نتوانستند وی را تعقیب کنند و سرباز پارس با خیال راحت جسد کوروش را تا پاسارگاد برده و در طول این مدت جسد هم متلاشی نشده است؛ به طور متوسط هر انسان با پای پیاده و یا با اسب و الاغ در حالت نرمال در یک ساعت می‌تواند ۶ کیلومتر راه طی کند و اگر فرض کنیم سرباز پارس روزی ۱۰ ساعت راه طی کرده باشد و اگر جنگ در شمال رود ارس اتفاق افتاده باشد حداقل مدت ۲۵ روز و اگر جنگ در شمال رود جیحون اتفاق افتاده باشد حد اقل ۳۳ روز طول می‌کشیده که این سرباز بدون استراحت جسد را به پاسارگاد ببرد که در این مدت جسد کاملاً متلاشی می‌شده است.



این سخنان نادرست و ادعاهای اغراق آمیز عمدتاً تنها بر پایه تاریخ هرودوت گفته می‌شود، با نگاهی به دیگر تواریخ باستانی خواهیم دید که **اختلاف نظر بر سر مرگ کوروش و همچنین چگونگی مرگ وی فراوان است.**

به عنوان مثال در حالی هرودوت از مرگ کوروش در اثر جنگ با ماساژت‌ها و شکست وی و نیز بریده شدن سر او به دست ملکه ماساژت‌ها سخن می‌گوید (هرودوت، کتاب یکم، بند ۲۰۱ تا ۲۱۶) که استرابون جنگ کوروش را با سکاها کاملاً پیروز مندانه می‌داند (استرابون، ۱۳۸۱: ص ۳۳).

اگر قرار باشد بدون تحلیل داده‌های تاریخی، تنها با تعصب به روایت هرودوت استناد کنیم در طرف مقابل هم عده‌ای همان راه خطا را طی خواهند کرد و بدون توجه به روایات دیگر، تنها به داستان استرابون از مرگ کوروش استناد خواهند کرد.

از طرفی آیا کسانی که معتقدند روایتی که هرودوت گفته درست است و با افتخار از تومیریس یاد می‌کنند، آداب و رسومی که هرودوت درباره قوم تومیریس آن هم درست بلافاصله بعد از داستان مرگ کوروش گفته است را می‌پذیرند؟! آیا با تفسیری که خودشان دارند و ماساژت‌ها را تورک می‌دانند این آداب و رسوم را درباره ترک‌ها می‌پذیرند که هرودوت گفته است:

... زنان به همگان تعلق دارند... هر مرد ماساژت که زنی را بخواهد به جلوی کلبه او ترکش خود را می‌آویزد و با خیالی آسوده، با او در می‌آمیزد.
... هنگامی که مردی به نهایت پیری رسید همه نزدیکان او گرد می‌آیند و او را همزمان با چند رأس حیوان قربانی می‌کنند، بعد گوشت‌ها را می‌پزند و با آنها یک ضیافت ترتیب می‌دهند... (هرودوت، کتاب ۱، بند ۲۱۶).

هرودوت آشکارا در این نوشته‌ها، رسم‌هایی مانند فاحشگی عمومی و همچنین آدم‌خواری را به ماساژت‌ها نسبت می‌دهد و همین هرودوت هست که مرگ کوروش را در نتیجه جنگ با تومیریس می‌داند؛ گفته دیگر مورخان هم ریشه در روایت هرودوت دارد.

آیا کسانی که تومیریس را مادر می‌خوانند و ماساژت‌ها را تورک می‌دانند، می‌پذیرند که در تورک‌های باستانی رسم‌هایی مانند فاحشگی عمومی و آدم‌خواری رایج بوده است؟! (ن.ک: دهقان، ۲۸ مهر ۱۳۹۴). آشکار است که حقیقت برای حق جویان تنها با کنار هم قرار دادن داده‌های تاریخی و یافتن اشتراکات آنها به دست خواهد آمد، با چنین روشی به بررسی گفتار هرودوت پیرامون چگونگی مرگ کوروش بزرگ خواهیم پرداخت.



کوروش چگونه از دنیا رفت؟

کتزیاس مرگ کوروش را در اثر جنگ در شرق گزارش می‌کند (کتزیاس، ۱۳۷۹: صص ۳۷-۳۹) هرودوت نیز مرگ کوروش را مرتبط با جنگ با ماساژت‌ها در شرق ایران می‌داند. (هرودوت، کتاب یکم، بندهای ۲۰۱ تا ۲۱۶) بروسوس کلدانی نیز مرگ کوروش را در جنگی در نواحی گرگان می‌پندارد (پیرنیا، ۱۳۹۱: ص ۳۹۱)، «تروگ پومپه» نیز مرگ کوروش را در شرق ایران می‌داند، اما گزنفون و استرابون مخالف مرگ کوروش در شرق هستند (کوروش نامه، دفتر ۸، بخش ۷؛ استرابون، ۱۳۸۱: ص ۳۳).

در اینجا می‌بینیم که اشتراک منابع بیشتر به سمت فوت کوروش در یکی از جنگ‌های شرقی‌اش تمایل دارند، یکی از احتمال‌های مهم این است که کوروش بزرگ در نتیجه جنگی در شرق ایران از دنیا رفته باشد. اما این موضوع چگونه بوده است؟ آیا پیکر او به دست دشمن افتاده و همچنان که هرودوت می‌گوید تومیریس ملکه ماساژت‌ها سر کوروش را از بدنش جدا کرده است؟

شاخ و برگ‌ها و ادعاهای هرودوت در مورد مرگ کوروش در هیچ یک از منابع تاریخی هم عصر دیگر بازتاب نیافته است و اگر هم بعدها در گفته نویسنده‌ها می‌بینیم صرفاً رونوشتی از نوشته‌های هرودوت می‌باشد.

دکتر داندامایف درباره مرگ کوروش در روایت هرودوت می‌نویسد:

لازم است روایت هرودوت را نیز که خود از عنصر افسانه خالی نیست، با دیدی

نقادانه نگریم (داندامایف، ۱۳۸۱: ص ۶۹).

بار دیگر اشاره می‌کنیم که کتزیاس از مرگ کوروش در میان سپاهیان و سرداران خویش بعد از وصیت کردن سخن می‌راند (کتزیاس، ۱۳۷۹: صص ۳۷-۳۹) و بروسوس کلدانی تنها مرگ کوروش را در نبرد با قومی به نام داهه (در نواحی گرگان) می‌داند (پیرنیا، ۱۳۹۱: ص ۳۹۱).
دکتر شروین وکیلی در اینباره می‌نویسد:

هرودوت، طبق معمول، رنگ‌آمیزترین و تخیلی‌ترین قصه را روایت کرده است...

داستان‌هایی مانند کمین مبتکرانه‌ی کوروش، کشته شدن اسپارگاپس، بریده شدن سر

کوروش، محتوای گفتگوهای شخصیت‌های برجسته با هم و مواردی شبیه به این هم بیشتر

محصول هنر قصه پردازی هرودوت هستند تا واقعیت‌هایی تاریخی (وکیلی، ۱۳۸۹: ص

۱۳۸ و ۱۳۰).



دکتر علیرضا شاپور شهبازی می‌نویسد:

افتادن سراو - کوروش - به دست تومیریس بی گمان افسانه است (شهبازی، ۱۳۴۹: ص ۳۷۱)

دکتر «بهرام فره وشی» در مورد روایت مرگ کوروش می‌نویسد:

روایت های مختلفی در مورد مرگ کوروش وجود دارد که برخی از آنان افسانه آمیز است مانند روایتی که هرودوت آورده است (فره وشی، ۱۳۷۹: ص ۷۴).

دکتر «پرویز رجبی» با تاکید بر افسانه آمیز بودن روایات درباره مرگ کوروش بزرگ (رجبی، ۱۳۸۷:

صص ۱۵۱-۱۵۶). درباره ادعاهای هرودوت پیرامون مرگ کوروش می‌نویسد:

پیداست که افسانه ای که هرودوت می آورد، با بافتنی که دارد، با تاریخ واقعی نمیتواند هماهنگ باشد وحتی مورخ نمی‌تواند موضوعی درخور بخشی از تاریخ بیابد. این داستان بیشتر به کار آنانی می‌آید که افسانه‌های کهن را بررسی می‌کنند (رجبی، ۱۳۸۷: ص ۱۵۴).

این ادعاها و شاخ و برگ دادن‌ها به مرگ کوروش افسانه‌ای و غیر قابل باور است. خصوصا آنکه سپاه

کوروش در این لشکر کشی به شرق پیروز شده است. چنانکه پیشتر اشاره شد استرابون و کتزیاس هر دو از

پیروزی در این نبرد سخن رانده اند (استرابون، ۱۳۸۱: ص ۳۳؛ کتزیاس، ۱۳۷۹: ص ۳۸).

نقل این دو مورخ با توجه به اینکه در زمان کمبوجیه هیچ لشگرکشی به شرق نمی‌شود، درست

به نظر می‌آید، چراکه اگر فرض کنیم کوروش در جنگی در شرق کشته شده و از همه مهم تر سپاهش نابود

گردیده و شکست خورده است، می‌بایست کمبوجیه برای سرکوب ناامنی مناطق شمال شرق و همچنین انتقام

شکست از این قبایل، لشگری به آن سو فرستاده باشد. در حالی که نه تنها او چنین نکرد بلکه حتی با اطمینان

به آرامش مناطق شرقی کشور به فکر حمله به غربی ترین نقطه امپراطوری یعنی مصر می‌شود (ن.ک:

دهقان، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۴) به نظر می‌آید اگر همانطور که اکثر مورخین مرگ کوروش را در نتیجه جنگی

در شرق می‌دانند، در این جنگ، سپاه کوروش شکست نخورده و با پیروزی بر دشمن، هم انتقام خون پادشاه

هخامنشی گرفته شده و هم مناطق مرزی نا آرام کشور امنیت پیدا کرده است. دیگر در زمان کمبوجیه

احتیاجی به لشگر کشی دوباره دیده نمی‌شده است.

دکتر شروین وکیلی در اینباره می‌نویسد:



این حقیقت که قبیله های یادشده پس از مرگ کوروش مزاحمتی برای شاهنشاهی ایجاد نکردند و در سال های نخستین سلطنت کمبوجیه نامی از آنها نمی شنویم، نشانگر آن است که حمله شان اگر به راستی صورت گرفته باشد خیلی پردامنه نبوده و به سادگی در همان زمان کوروش دفع شده است (وکیلی، ۱۳۸۹: ص ۱۳).

با توجه به این داده های تاریخی بسیار بعید به نظر می رسد که ادعاهای هرودوت و شاخ و برگ هایی که او برای جذاب تر شدن داستان هایش پیش مردم آتن به آن افزوده است رنگی از حقیقت داشته باشد. نتیجه آنکه بر خلاف ادعاهای این شبیه پیکر کوروش هیچگاه به دست دشمن نیفتاده که سربازان پارسی بخواهند پیکر وی را از چنگ دشمن خارج سازند. اما به قسمت دوم شبیه یعنی چگونگی انتقال پیکر کوروش به پاسارگاد می پردازیم. در اینجا شبیه پرداز دست به متر می شود و فاصله هایی دور از واقع تحویل مخاطب می دهد. چراکه فاصله مستقیم پاسارگاد تا رود جیهون روی نقشه حدود ۱۵۰۰ کیلومتر است و فاصله پاسارگاد تا رود ارس ۱۲۰۰ کیلومتر. بیش از این به اشتباهات وارد در شبیه نمی پردازیم. چراکه ادعای اصلی این شبیه پرداز اینست که پیکر کوروش با توجه به فاصله دور محل فوت وی تا پاسارگاد به این مکان نمی رسیده و از هم متلاشی می شده است.

در مرحله اول باید گفت که هنوز شک و تردید وجود دارد که آیا به راستی کوروش بزرگ در خود جنگ دار فانی را وداع گفته است یا در جنگ زخم برداشته است و یا موضوع دیگر. جدا از این موارد درباره حضور شخص کوروش بزرگ در جنگ های پایانی هم باید بررسی های جدی صورت گیرد. آیا این منطقی است کوروش که دو پسر رشید و جنگاور همچون بردیا و کمبوجیه را داشته و چنین می نماید که خودش در آن زمان پیر مردی ۷۰ ساله بوده به جنگ برود؟ به طور معمول شاهان در مواقع پیری و فرسودگی پسران خویش را به جنگ با دشمنان می فرستادند تا خود بروند (ن.ک: وکیلی، ۱۳۸۹: صص ۱۳۱-۱۳۲). همه این موارد ابهامات را بیشتر می کند و باعث می شود که ما نتوانیم به صورت دقیق درباره چگونگی مرگ کوروش بزرگ سخن بگوییم. همانطور که پیش از این هم ذکر شد حتی برخی از مورخان از مرگ طبیعی کوروش در سالخوردگی سخن گفته اند. پس مشخص می شود درگذشت کوروش بزرگ در خود جنگ هنوز یک موضوع قطعی نیست که بخواهیم با توجه به آن، وجود آرامگاه کوروش بزرگ را زیر سوال ببریم.

اما نکته آنجاست که اگر هم فرض کنیم کوروش بزرگ در خود جنگ از دنیا رفته است، باز هم رساندن پیکر او به پاسارگاد چندان دور از ذهن نبوده است چرا که بر اساس منابع تاریخی هرچند رسم و معمول ایرانیان مومیایی کردن مردگان نبود اما با این کار بیگانه نبودند و در شرایط لزوم اجساد را مومیایی نیز می کرده اند:



سیسرو (Sicero) آسیبوس (Ocebious)، هرودوت (Herodot) و استرابو (Esterabo) نقل می‌کنند که معان زرتشتی جسد‌ها را در برابر سگ‌ها یا لاشخورها قرار می‌دادند. پارسی‌های دوره هخامنشی آنها را مومیایی می‌کردند. کمبوجیه دستور می‌دهد که جسد زوجه‌اش آماسیس (Amasis) را مومیایی کنند (مهدی زاده، بهار و تابستان ۱۳۷۹: ص ۳۶۲).

پلوتارک نیز یاد می‌کند که اسکندر مطابق با «جلال و شکوه شاهانه» دستور داده پیکر داریوش سوم مغلوب را مومیایی کنند (پلوتارک، ۱۳۴۶: ص ۳۹۴).

بدون شک همانطور که مورخان می‌گویند پارسیان همراه کوروش در چنین موقعیتی پیکر وی را برای رسیدن به پاسارگاد مومیایی کرده‌اند و از نابودی آن جلوگیری شده است. کمالینکه دکتر گریشمن در مورد انتقال پیکر کوروش به پاسارگاد می‌نویسد:

جسد کوروش را که آغشته به نوعی مومیایی معطر و موقت بود به پاسارگاد بردند» (گریشمن، ۱۳۹۱: ص ۳۰۸).

زمانی همه شک و شبهه‌ها درباره رسیدن پیکر کوروش بزرگ به پاسارگاد از بین می‌رود که بدانیم مورخینی که آرامگاه کوروش را توصیف کرده‌اند همگی از وجود کالبد شاهنشاه هخامنشی در آرامگاه سخن گفته و جای هرگونه تردید را در این مورد بسته‌اند. آریان در این مورد می‌نویسد:

آرامگاه کوروش در پارس در پردیسی واقع شده بود که در میان انواع درختان، و آنجا جوی‌های روان فراوان بود و سرسبز و پراز علفزار بود ... در این حجره آرامگاه کوروش تابوتی طلایی بود که نقش کوروش در آن بوده (نجف زاده اتابکی، ۱۳۹۲: ص ۶۴).

آریان از سرقت آرامگاه کوروش یاد می‌کند و می‌نویسد:

وقتی اسکندر در آرامگاه را گشود دید همه اسباب آن را به تاراج برده‌اند به جز نیم تخت و تابوت را، آن تبهاران مقدونی حتی به کالبد کوروش نیز آسیب رسانیده بودند زیرا سرپوش تابوت را دزدیده بودند و کالبد را بر زمین پرت کرده بودند و برای اینکه تابوت سنگین را بتوانند ببرند قسمتی از آن را تکه پاره کرده بودند ... (شهبازی، ۱۳۷۹: ص ۳۷).



اونسی کریتوس می‌گوید:

برج ۱۰ طبقه داشت و جسد کوروش در بالاترین طبقات بود (استرابون، ۱۳۸۱: صص ۳۲۰-

(۳۲)

با توجه به این گفتارها و دیگر نوشتارهای متعدد تاریخ نویسان دیگر هیچ جای شکی نیست که پیکر کوروش به پاسارگاد انتقال داده شده و در آرامگاهش قرار داده شده است.

امروزه با گذشت نزدیک به ۲۵۰۰ سال از آن روزگار دیگر پیکر کوروش در آرامگاهش قرار ندارد، و این جای هیچ تعجب ندارد چنانکه خود تاریخ نویسان از حرص دزدان در گشودن و سرقت کردن آرامگاه نوشته اند، پیکر کوروش و دیگر اشیای مقبره وی در این چند هزار سالی که آرامگاه او بدون نگهداری و در دل دشت قرار گرفته به تاراج رفته است.

علاوه بر آنچه در مورد نادرستی ادعاهای این شبهه گفته شد، گفتار ایران‌ستیزان اشکالات علمی و تاریخی بسیاری دارد، به عنوان مثال بر اساس منابع تاریخی ماساژت‌ها قبایلی در شرق دریای مازندران (خزر) و در اطراف رود آمودریا (جیحون) زندگی می‌کردند و به یک شاخه از زبان‌های ایرانی سخن می‌گفته‌اند و این پنداشتی کاملاً خطاست که متن شبهه آن‌ها را «ترک» فرض کرده است (دهقان، ۲۸ مهر ۱۳۹۴).

توضیحات بیشتر در اینباره و مرور اسناد و مدارک از آنجایی که در راستای هدف اصلی این نوشتار نیست، در اینجا لزومی ندارد.

نامگذاری آرامگاه کوروش بزرگ سالها پیش از حکومت پهلوی!!

برخی نا آگاهانه نام گذاری آرامگاه پاسارگاد به آرامگاه کوروش بزرگ را با حکومت پهلوی در ارتباط می‌دانند و چنین از گفتارشان مشخص می‌شود که گویی تصور می‌کنند حکومت پهلوی نام کوروش را بر روی این آرامگاه قرار داده است. در ادامه خواهیم دید تا چه اندازه مطرح کنندگان چنین حرفی خالی از حداقل اطلاعات تاریخی هستند.

بخشی از ادعا و شبهه ایشان بدین شرح است:

یکی از تحریف‌ها و دروغ‌هایی که توسط استعمارگران و باستان‌گرایان برای جعل تاریخ و مخفی کردن حقایق صورت گرفته است، مقبره منتسب به کوروش هخامنشی است، مقبره‌ای



که تا قبل از پهلوی، احدی از ایرانیان بعنوان بنای یادبود کوروش به آن اعتقادی نداشته و هیچگاه به صورت مقبره کوروش مورد توجه نبوده است

نویسنده شایعه آرامگاه کوروش را نام گذاری شده در دوران پهلوی (تاسیس سال ۱۹۲۵ میلادی برابر با ۱۳۰۴ خورشیدی) عنوان می‌کند.

این در حالی است که اولین کسی که قاطعانه آرامگاه را متعلق به کوروش هخامنشی دانست گروفتند دانشمند آلمانی بود که نظریاتش بعد ها در سال ۱۸۱۸ یعنی در دوران فتحعلی شاه قاجار به چاپ رسید (آستروناخ، ۱۳۷۹: ص ۱۸).

بدین ترتیب نه تنها حکومت پهلوی هیچ ارتباطی با کشف هویت حقیقی آرامگاه کوروش نداشته بلکه یک قرن پیش از روی کار آمدن پهلوی‌ها هویت آرامگاه کوروش کشف شده بود.

طبیعی است با توجه به کم سوادی در دوران گذشته طیف بسیار زیادی از مردم هویت آرامگاه کوروش را باز نشناسند. تنها قشر تحصیل کرده ای از ایرانیان که یافته های تاریخی را مطالعه کرده بودند این آرامگاه را متعلق به کوروش می دانستند. به عنوان نمونه‌ای از جمله همین افراد تحصیل کرده پیش از روی کار آمدن پهلوی‌ها می توان به فرصت‌الدوله شیرازی نویسنده کتاب «آثار عجم» اشاره کرد که در مورد آرامگاه کوروش میگوید:

بنا بر آنچه مورخین فرنگستان را عقیدت است، آن مقبره پادشاهی است که نام آن کوروش بوده؛ از سلاطین عجم به تاریخ ایشان ۲۴۵۰ سال قبل از این زمان سلطنت داشته (فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ص ۳۷۹).

باید توجه داشت که فرصت‌الدوله شیرازی این کتاب را در ۱۳۱۴ هجری قمری برابر با ۱۲۷۶ خورشیدی نگاشته است یعنی ۲۸ سال پیش از تاسیس حکومت پهلوی، از آرامگاه کوروش سخن گفته است. روشن است ارتباط دادن هویت آرامگاه کوروش به روی کار آمدن حکومت پهلوی سخنی نادرست و نا آگاهانه است.

کتیبه‌هایی که بعدها نوشته شدند

نادرست‌گویی‌ها درباره آرامگاه کوروش فراوان است، گروهی از تحریف‌کنندگان مدعی هستند که چون در داخل آرامگاه کتیبه‌های اسلامی و یک محراب محتوی آیاتی از قرآن کریم وجود دارد این مکان مربوط به فرد



سلیمان نامی در دوران اسلامی است!! و به این شکل این مکان را متعلق به فردی در دوران اسلامی می‌دانند نه کوروش.



محراب درون آرامگاه کوروش، (عکسی که شبیه پردازان منتشر کردند)

متأسفانه مدعیان چنین حرفی مطالعات کافی درباره آرامگاه کوروش انجام ندادند یا آنکه آگاهانه قصد ارائه مطالب نادرست به مخاطب و به کرسی نشاندن سخن خویش هستند.

در زمان اتابکان فارس در اطراف آرامگاه کوروش از آن جهت که می‌پنداشتند این مکان متعلق به مادر سلیمان پیامبر (ع) است، مسجدی گرداگرد این مکان ساختند، و در درون آرامگاه محراب و کتیبه‌های اسلامی قرار دادند. محرابی که در آرامگاه قرار دارد دارای چهار آیه از سوره شریفه الفتح یعنی از «انا فتحنا لک فتحنا مبینا» تا «و کان الله علیما حکیما» با خط ثلث معمولی و تزئینات اسلامی است (شهبازی، ۱۳۷۹: صص ۱۱۳-۱۱۷).

نکته اینجاست که منکران آرامگاه کوروش با توجه به این کتیبه استدلال می‌کنند که چون کتیبه‌های اسلامی در بنا قرار دارد پس این مکان مکانی ساخته شده در دوران اسلامی و متعلق به مادر شخص سلیمان نامی است!!

اما چنانچه گفته شد این کتیبه‌های اسلامی به همراه مسجدی در دوران اتابکان فارس در این مکان به وجود آمدند. چراکه خود این کتیبه‌ها به تاریخ ساختشان اشاره دارد. بر این اساس سعد ابن زنگی (یکی از شاهان اتابکان فارس) کتیبه‌ها و مسجد را در سال ۶۲۰ (یا ۶۲۱) هجری قمری ساخته است (شهبازی، ۱۳۷۹: صص ۱۱۶-۱۱۷).



شاید کسی مدعی شود که فقط کتیبه‌ها و بنای مسجد در دوران اتابکان ساخته نشده، بلکه خود آرامگاه نیز در دوران اتابکان ساخته شده. این هم استدلالی بی اساس است چراکه همانطور که پیشتر گفته شد معماری آرامگاه به هیچ وجه با معماری اسلامی همخوانی ندارد همچنین کتیبه‌ها و مسجد در بین سال‌های ۶۱۲ تا ۶۲۰ هجری قمری ساخته شده‌اند. اگر کسی مدعی ساخت خود آرامگاه در دوران اسلامی و همراه با این کتیبه‌ها باشد، می‌بایست که قبل از تاریخ ۶۱۲-۶۲۰ هجری قمری هیچ اثری از این آرامگاه در دشت مرغاب نباشد. حال آنکه این بلخی در کتاب «فارس نامه» شرح آرامگاه کوروش را بیان می‌کند (ابن بلخی، ۱۳۸۵: صص ۱۵۴-۱۵۵)، و می‌دانیم که ابن بلخی در حدود ۴۹۸ تا ۵۱۱ هجری قمری کتاب ارزشمند فارسنامه را نگاشته است (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷: ص ۱۳۵) یعنی حدود ۹۰ سال قبل از اقدامات اتابکان وجود آرامگاه را گزارش کرده است. البته اگر بخواهیم به نوشته‌های یونانی و رومی درباره آرامگاه استناد کنیم شرح وجود آرامگاه به چندین هزار سال پیش از اقدامات اتابکان می‌رسد. نگاشتن کتیبه در دوران اسلامی بر روی آثار باستانی پدیده‌ای جدید نیست به عنوان نمونه کتیبه‌های اسلامی بسیاری بر جرزهای کاخ تچر تخت جمشید نوشته شده است (نجف زاده اتابکی، ۱۳۹۲: ص ۱۹۸-۲۰۶/ راهنمای کلاسیک و مستند تخت جمشید)



نتیجه گیری

در این نوشتار تلاش بسیاری صورت گرفت که با استفاده و کنار هم قرار دادن منابع مستند تاریخی به ادعاها و سخنانی پاسخ دهیم که امروزه گروهی از افراد تلاش دارند در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی منتشر کنند.

یکسو نگری در این شایعات بسیار است. بارها مشاهده شده که فرد یا افرادی با غرض ورزی‌های خاص خود تلاش داشتند تا با بیان اینکه مردم محلی در گذشته به این مکان «آرامگاه مادر سلیمان» نام داده اند، هویت فعلی آرامگاه را به زیر سوال ببرند. البته سوال و بازبینی در حقایق تاریخی امری است نکو و شایسته ستایش، در حقیقت این پرسش‌ها و تردیدها هستند که باعث می‌شوند تا محققین داده‌های موجود خویش را بارها و بارها مورد بررسی قرار دهند و هر بار با پالایش گفتارهای نادرست هرچه بیشتر به حقیقت نزدیک شوند؛ اما متأسفانه مطرح کنندگان چنین سخنانی به دنبال کشف حقیقت نیستند بیشتر به نظر می‌آید که در پس این پرسش‌های خود دنبال پاسخی نیستند و بیشتر تلاش دارند تا شایعات و ابهامات را پراکنده سازند. هدف از این نوشتار هم پاسخ به ذهن‌های کنجکاو است که به دنبال حقیقت می‌گردند.

در ابتدای بحث تلاش شد تا به سراغ هر داده تاریخی چه از تاریخ نویسان اسلامی و چه از سفرنامه‌های اروپاییان برویم و ببینیم که پیشینیان ما در مورد آرامگاه کوروش چه فکر می‌کرده‌اند؟ در پاسخ به این پرسش به اسامی مانند «قبر مادر سلیمان»، «مشهد ام‌نی»، «مشهد مادر سلیمان» رسیدیم که هر یک بیانگر تصورات مردم بومی درباره این بنای شگفت‌انگیز بود، مردم محلی که ساخته شدن سازه‌ای با این سنگ‌های گران وزن را ندیده بودند، نزد آنان ساخت این بنا ها از عهده بشر خارج انگاشته می‌شد، گویی این بنایی است آسمانی و با پروردگار ارتباطی دارد، پس به باور های مذهبی خود رجوع کردند و چون حضرت سلیمان (ع) با ساخت بناهای شگرف به کمک نیروی دیوها و اجنه با تصورات ایشان از مافوق بشری بودن آرامگاه سنگی همخوانی داشت، بی‌درنگ این مکان را به مادر حضرت سلیمان (ع) پیوند دادند.

با گذر زمان و باز شدن درهای جدیدی از علم و آگاهی عمومی اندیشمندان در مورد این بنا تردید کردند و آن را ساخته فرد سلیمان نامی در دوران اسلامی پنداشتند، اما این سخن با منابع و داده‌های تاریخی هماهنگی نداشت و همانند نخستین خیال پردازی‌ها در مورد آرامگاه کوروش پایه بر باد نهاده بود، کاوش‌ها و علم باستان‌شناسی نیز نشان داد این بنا به هیچ شکلی با بناها و معماری اسلامی سازگار نیست .

تحقیقات باستان‌شناسی در ایران که از یک و نیم قرن پیش آغاز شده بود، پرده از چهره واقعی بسیاری از بنا های ایران برداشت. روزگاری دراز در دوران اسلامی مردم تصور می‌کردند که کاخ‌های واقع در مرو دشت و در دامنه کوه مهر (رحمت) متعلق به سلیمان پیامبر (ع) است و دیو هایی غول پیکر و نیرومند



سنگ‌های آن را بر روی هم قرار دادند و مسجدی از برای پادشاه سلیمان ساخته‌اند. مدتی بعد این تفکر عوض شد و مردم از جهت شباهت فراوان جمشید شاه در اسطوره‌های ایرانی با سلیمان پیامبر (ع) نام این مکان را «تخت جمشید» نهادند.

اما امروزه کاوش‌های علمی به ما نشان داد این بنا نه برای سلیمان پیامبر (ع) است و نه به جمشید شاه تعلق دارد بلکه سازندگان آن پادشاهان دودمان هخامنشیان بودند، سنگ‌های آن را نه دیوها و اجنه بلکه کارگران زحمت کشی در دوران باستان ساخته و پرداخته‌اند و نام واقعی‌اش نه تخت جمشید بلکه «پارسه» است.

همین تغییر در نگاه و هویدا شدن حقایق تاریخی در مورد آرامگاه کوروش نیز صورت گرفت و نام واقعی آن برایمان آشکار شد.

در مورد مرگ کوروش بزرگ نیز بحث مفصلی انجام شد، منابع و گفتار مورخین گوناگون را مورد مطالعه قرار دادیم. در نهایت نتیجه‌گیری کلی که می‌توان با توجه به داده‌های تاریخی در مورد آخرین حوادث زندگی این شاهنشاه ارائه کرد آن است که کوروش در نتیجه جنگی با یکی از قبایل سکایی در شمال شرق ایران از دنیا رفته است. گرچه به دلیل اختلاف منابع نمی‌توان نظر دقیق درباره مرگ کوروش داد اما به نظر می‌رسد برخلاف ادعا‌های هرودوت و شایعه نویسان این جنگ با پیروزی کوروش هخامنشی همراه بود و اگر هم کوروش در خود جنگ از دنیا رفته باشد، احتمال می‌رود پارسیان پس از نابودی دشمنان، پیکر مومیایی شده کوروش را در پاسارگاد به خاک سپردند، چنانکه بسیاری از تاریخ نویسان به پیکر کوروش در آرامگاهش اشاره‌ای واضح داشته‌اند.



شناسنامه نوشتار:

شهرکی، کوروش (۸ شهریور ۱۳۹۶) «آرامگاه کوروش بزرگ یا قبر مادر سلیمان؟»، پایگاه خردگان نشانی رایاتاری: <http://kheradgan.ir/?p=16629>

بن مایه ها و یاری نامه ها:

- _____ (بی تا). «تاریخچه تخت سلیمان». سازمان میراث فرهنگی. نشانی رایاتاری: <https://goo.gl/RDWYfd>
- _____ (۱۳۱۸). *مجموعه التواریخ و قصص*. به تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: چاپخانه خاور.
- _____ (۱۳۶۷). *دایره المعارف بزرگ اسلامی*. جلد اول. چاپ مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۹ مهر ۱۳۹۰). «کیفیت مرگ اسرار آمیز حضرت سلیمان». خبرگزاری تبیان. نشانی رایاتاری: <https://goo.gl/dNnVMG>
- _____ (۲۱ فروردین ۱۳۹۳). «آیا سلیمان (علیه السلام) پادشاه تمام عالم بود؟». شناسه خبر: ۷۰۷۶۸. نشانی رایاتاری: <https://goo.gl/HXo2Te>
- _____ (۲۹ اسفند ۱۳۹۵). «کوه زندان، مجموعه ای اسرار آمیز در دل تخت سلیمان تکاب». خبرگزاری مهر. شناسه خبر: ۳۹۳۶۰۶۹. نشانی رایاتاری: <https://goo.gl/o92hib>
- _____ (۱۳۷۹). *پاسارگاد: گزارشی از کارهای انجام شده توسط موسسه مطالعات ایرانی بریتانی*. ترجمه حمید خطیب شهیدی. سازمان میراث فرهنگی کشور.
- _____ (۱۳۹۰). *مجموعه آثار*. ترجمه عبدالله کوثری. تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۸۰). *تاریخ کامل*. ترجمه سید محمد حسین روحانی و حمیدرضا آریز. جلد هشتم. انتشارات اساطیر.
- _____ (۱۳۸۹). *فرمان کوروش بزرگ*. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۸۱). *جغرافیای استرابو: سرزمین های زیر فرمان هخامنشیان*. ترجمه همایون صنعتی زاده. تهران: نشر بنیاد موقوفات ایرج افشار.
- _____ (۱۳۵۶). *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*. مترجم حسین نور صادقی. انتشارات اشراقی.
- _____ (۱۳۴۶). *حیات مردان نامی*. ترجمه مهندس رضا مشایخی. جلد سوم. تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____ (۱۳۵۲). *سفرنامه جکسن، ایران در گذشته و حال*. ترجمه منوچهر امیری و فریدون بندره ای. تهران: انتشارات خوارزمی.



حسینی فسائی، حاج میرزا حسن (۱۳۶۷). *فارسنامه ناصری*. به تصحیح دکتر منصور رستگار فسائی. جلد دوم. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.

حمزه اصفهانی (۱۳۴۶). *تاریخ پیامبران و شاهان*. ترجمه دکتر جعفر شعار. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

داندماهی، محمد (۱۳۸۱). *تاریخ سیاسی هخامنشیان*. ترجمه خشایار بهاری. تهران: نشر کارنگ.

دهقان، اشکان (۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۴). «مرگ کوروش بزرگ». پایگاه خردگان. نشانی رایاتاری: <http://kheradgan.ir/?p=3222>

دهقان، اشکان (۲۸ مهر ۱۳۹۴). «آیا تورک‌ها کوروش را کشتند؟». پایگاه خردگان. نشانی رایاتاری: <http://kheradgan.ir/?p=11531>

راهساز، حسن (پاییز و زمستان ۱۳۸۶). «عملیات نجات بخشی آرامگاه هخامنشی گور دختر». انتشارات اثر (فصل نامه علمی، فنی، هنری). شماره ۴۲ و ۴۳.

رجبی، پرویز (۱۳۸۷). *هزاره های گم شده: هخامنشیان به روایتی دیگر*. جلد دوم. تهران: انتشارات توس.

سامی، علی (۱۳۳۰). *پاسارگاد: قدیمیترین پایتخت کشور شاهنشاهی ایران*. شیراز: انتشارات معرفت.

سامی، علی (۱۳۸۹). *پایتخت‌های شاهنشاهان هخامنشی*. تهران: انتشارات پازینه.

سامی، علی (۱۳۹۲). *تمدن هخامنشی*. جلد ۱ و ۲. تهران: انتشارات سمت.

سایکس، سرپرسی (۱۳۳۶). *سفرنامه زرنال سر پرسی سایکس*. ترجمه حسین سعادت نوری. تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.

شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۵۰). *جهانداری تاریوش بزرگ*. انتشارات دانشگاه پهلوی.

شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۴۹). *زندگی و جهانداری کوروش کبیر*. شیراز: چاپخانه موسوی.

شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۷۹). *راهنمای جامع پاسارگاد*. انتشارات بنیاد فارس شناسی.

صداقت کبش، جمشید (آذر و دی ۱۳۸۰). «نگاهی به باور های مردم فارس، روستای پاسارگاد». *مجله ماه هنر*، شماره ۳۹ و ۴۰.

صداقت کبش، جمشید (۱۳۸۰). *آرامگاه کوروش و باور های مردم فارس*. انتشارات خجسته.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۳). *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. جلد دوازدهم. تهران: انتشارات اساطیر.

فرصت شیرازی، محمد نصیر (۱۳۷۷). *آثار عجم*. تصحیح منصور رستگار فسائی. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.

فرصت شیرازی، محمد نصیر (۱۳۱۲-۱۳۱۳). *آثار عجم*. باهتمام عبدالله طهرانی. چاپ بمبئی.

فره وشی، بهرام (۱۳۷۹). *ایران‌نویج*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

فلاندن، اوژن (۱۳۵۶). *سفرنامه فلاندن*. مترجم حسین نور صادقی. انتشارات اشراقی.

کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۷۳). *ایران و قضیه ایران*. جلد دوم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

کتزیاس (۱۲۷۹). *خلاصه تاریخ کتزیاس: از کوروش تا اردشیر*. ترجمه کامیاب خلیلی. نشر کارنگ.

گوشمن، رومن (۱۳۹۱). *تاریخ ایران*. مترجمان محمد معین، گودرز اسعد بختیاری، رشید یاسمی. نشر سمیر.

گزنفون (۱۳۸۸). *زندگی کوروش (تربیت کوروش)*. ترجمه ابوالحسن تهامی. تهران: انتشارات نگاه.



همه چیز درباره آرامگاه کوروش بزرگ / ۸ شهریور ۱۳۹۶ / پایگاه خردگان

مستوفی قزوینی، حمد الله (بی تا). *نزهة القلوب*. به تصحیح و ترجمه محمد دبیرسیاقی. (مقدمه محمد دبیرسیاقی در اول اسفند ۱۳۳۶). تهران.

مهدی زاده، علی (بهار و تابستان ۱۳۷۹). «مرگ و مراسم تدفین در دین مزدایی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. شماره ۱۵۴ و ۱۵۳.

موریه، جیمز (۱۳۸۶). *سفرنامه جیمز موریه (سفر اول)*. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: انتشارات توس.

موریه، جیمز (۱۳۸۶). *سفرنامه جیمز موریه (سفر دوم)*. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: انتشارات توس.

وکیلی، شروین (۱۳۸۹). *تاریخ کوروش هخامنشی*. تهران: نشر شور آفرین.

هرودوت (۱۳۸۹). *تاریخ هرودوت*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. جلد یکم. تهران: انتشارات اساطیر.

با سپاس از سایت UNESCO : <http://whc.unesco.org/en/list/1106>



پایگاه خردگان

تاریخ و فرهنگ ایران زمین

KHERADGAN.IR

